

در سنگر آزادی

فریدریش فون هایک

مترجم
عزت‌الله فولادوند



نقشروای
تهران
۱۳۹۰

در سنگر آزادی

فریدریش فون هایک
عزت‌الله قولا دوند

پایتز ۱۳۹۰
نسخه ۲۰۰۰

حسین سبحانی
مبیده
گرافیک گستر
چاپ صنوبر
البدیشه

نویسنده
مترجم

چاپ اول
تیراژ

مدیر هنری
حروفنگار
لینوگرافی
چاپ جلد
چاپ متن و صحافی

شابک ۹۷۸-۹۶۲-۲۰۹-۰۹۱-۴
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



نَشْرِمَاحِی

تهران، خیابان انقلاب، رویه‌روی سینما صیدیه، شماره‌ی ۱۱۷۶، واحد ۴

تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵۱۸۸۰

www.nashremahi.com

سرنامه:	هایک، فریدریش فون، ۱۸۹۹-۱۹۹۲ م.	Hayek, Friedrich von
عنوان و پدیدآور:	در سنگر آزادی؛ فریدریش فون هایک؛ ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند.	
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۹.	
مشخصات ظاهری:	۲۵۶ ص.	
شابک:	ISBN 978-964-209-091-4	
یادداشت:	فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.	
یادداشت:	کتاب حاضر برگزیده‌ای از پنج اثر مؤلف است.	
یادداشت:	چاپ قبلی: لوح فکر، ۱۳۸۲.	
موضوع:	هایک، فریدریش فون، ۱۸۹۹-۱۹۹۲ م. - نظریه‌های سیاسی و اجتماعی.	
موضوع:	سیاست اقتصادی - مقاله‌ها و خطابه‌ها.	
موضوع:	آزادی - مقاله‌ها و خطابه‌ها.	
موضوع:	فلسفه‌ی جدیدی - قرن ۲۰ م.	
شناسه‌ی افزوده:	فولادوند، عزت‌الله، ۱۳۱۴ - مترجم.	
رده‌بندی کنگره:	HB۸۷ / ۵۲۴ ۱۳۸۹	
رده‌بندی دبویی:	۳۳۸ / ۹	
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی:	۲۱۳۴۹۵۰	

فهرست

گفتار مترجم	زندگی و آثار	۷
	وین و لندن	۱۰
	معرفت‌شناسی هایک	۱۹
	نظم انتزاعی	۲۷
	مون‌پل‌زن	۳۱
	نظم خودانگیخته	۳۳
	لیبرالیسم راستین و دروغین	۴۰
	سوسیالیسم	۴۱
	تأثیر هایک	۵۰
	میراث هایک	۵۳
	چرا فرومایه‌ترین عناصر در صدر می‌نشینند	۵۹
	پایان حقیقت	۸۱
	کاربرد شناخت در جامعه	۹۵
	معضل لاینحل تخصص	۱۱۳
	مسئولیت و آزادی	۱۲۹
	اقسام خردگرایی	۱۵۱
	آزادی اقتصادی و حکومت انتخابی	۱۷۳
	پیام آدام اسمیت به زبان امروزی	۱۹۳
	مردم‌ریگی به نام عدالت اجتماعی	۱۹۹
	دموکراسی به کجا می‌رود	۲۱۵
	سوسیالیسم و علم	۲۳۱
	نمایه	۲۵۱

گفتار مترجم

تصور می‌کنم آنچه من از شما یاد گرفته‌ام بیش از آموخته‌هایم از هر متفکر زنده دیگری به‌استثنای آلفرد تارسکی^۱ است... و حتی [برتراند] راسل را در اینجا مستثنا نمی‌کنم. (از یکی از نامه‌های کارل پوپر به هایک، ۱۹۴۴)

در طول سالها، بارها و بارها از کسانی که مانند خودم به جامعه آزاد اعتقاد داشته‌اند، پرسیده‌ام که چگونه توانستید از تأثیر مسری محیط روشنفکری جمع‌گرایانه خود برکنار بمانید؟ هیچ اسمی بیش از نام فریدریش هایک به‌عنوان سرچشمه روشن‌بینی و فهم تکرار نشده است... من نیز مانند دیگران به وی دین سنگین دارم... ذهن نیرومند او... بیان روشن و همواره اصولی او، در وسعت و عمق بخشیدن به فهم من از معنا و ضروریات جامعه آزاد یاری بخشیده است. (میلتن فریدمن، برنده جایزه نوبل اقتصاد)

زندگی و آثار

فریدریش آوگوست فون هایک^۲ یکی از برجسته‌ترین اقتصاددانان و فیلسوفان سیاسی قرن بیستم بود. مقام رهبری مکتب اقتصادی اتریش از دهه ۱۹۳۰ به بعد به او و اقتصاددان دیگر اتریشی، لودویک فون میزس^۳، تعلق داشت. هایک یکی از ژرف‌اندیش‌ترین مدافعان آزادی فردی و

۱. Alfred Tarski (۱۹۰۱-۱۹۸۳): منطق‌دان و ریاضیدان لهستانی. (مترجم)

2. Friedrich August von Hayek

۳. Ludwig von Mises (۱۸۸۱-۱۹۷۳): اقتصاددان لیبرال و ضدسوسیالیست اتریشی. (مترجم)

اقتصادی در دو قرن گذشته بود و می توان گفت با مرگ او در ۲۳ مارس ۱۹۹۲ یکی از عصرهای مهم روشنفکری به انجام رسید.

هایک در ۸ مه ۱۸۹۹ در اتریش به دنیا آمد و در جنگ جهانی اول در جبهه ایتالیا در ارتش امپراتوری اتریش-هنگری خدمت کرد. در پایان جنگ به وین بازگشت و نخست در رشته حقوق با گرایش اقتصاد، و سپس در علوم سیاسی موفق به گرفتن درجه دکتری شد.

وین پیش از جنگ جهانی اول شهری جهانی بود و از جهت قدرت و ثروت و فرهنگ با لندن و پاریس و برلین برابری می کرد و شاید بتوان گفت در نوجویی و نوآوری فکری رقیب نداشت. تقریباً زمینه ای در هنر و فرهنگ و علم در غرب نبود که نشانه ای از روشنفکران وینی در آن دیده نشود. در این شهر بود که روانکاوی فروید و نقاشیهای گوستاو کلیمت^۱ و موسیقی مالر^۲ و شوپنبرگ^۳ و نظریات حقوقی کلزن^۴ و مردم شناسی لورنتس^۵ و فلسفه ویتگنشتاین^۶ و پولانی^۷ و پوپر پدید آمد - همچنین مکتب اقتصادی اتریش که بزرگانی همچون یوزف شوپتر^۸ و لودویک فون میزس و، بالاتر از همه، فریدریش هایک پرورش داد.

اما جنگ جهانی اول امپراتوری پهناور اتریش-هنگری را به ورطه سقوط کشانید. ناسیونالیسم اقوام و ملت‌هایی که زیر پرچم امپراتوری آمده بودند، آن را پاره پاره کرد و پیکارهای طبقاتی بر سیاستهای آن چیره شد. جامعه به آستانه فروپاشی رسید و این امر از همه جا بیشتر در اقتصاد به چشم می خورد.

در ۱۹۲۳ هایک در کمیسیون غرامات جنگی اتریش به دستگیری فون میزس منصوب شد و در ۱۹۲۶ به مدیریت مؤسسه پژوهشهای اقتصادی

1. Gustav Klimt (1862-1918)

2. Gustav Mahler (1860-1911)

3. Arnold Schoenberg (1874-1951)

4. Hans Kelsen (1881-1973)

5. Konrad Lorenz (1903-1989)

۶. Michael Polanyi (۱۸۹۱-۱۹۷۶): شیمیدان و فیلسوف مجار. (مترجم)

۷. Joseph Schumpeter (۱۸۸۳-۱۹۵۰): اقتصاددان اتریشی-آمریکایی. (مترجم)

اتریش رسید. در ۱۹۲۷ مؤسسه پژوهش در دور بازرگانی را بنیاد نهاد و در حالی که فون میزس معاون او بود، ریاست آن را بر عهده گرفت. در ۱۹۲۹ در ضمن نوشته‌های دیگر، مقاله‌ای زیر عنوان «پارادکس پس انداز»^۱ انتشار داد که سبب شهرتش شد و دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی لندن (LSE) از او به ایراد یک رشته سخنرانی دعوت کرد که در ۱۹۳۱ با عنوان قیمت‌ها و تولید^۲ انتشار یافت.

هایک با موفقیتی که در این سخنرانی‌ها به دست آورد،^۳ به استادی کرسی اقتصاد و آمار در دانشگاه لندن منصوب شد و تا ۱۹۴۸ در آن سمت باقی بود. در دوران اقامت در انگلستان، هایک چهار کتاب منتشر کرد: ناسیونالیسم پولی و ثبات بین‌المللی^۴ (۱۹۳۷)، سود، بهره و سرمایه‌گذاری^۵ (۱۹۳۹)، راه بندگی^۶ (۱۹۴۴) و فردگرایی و نظم اقتصادی^۷ (۱۹۴۸). در ۱۹۴۷، کنفرانسی با شرکت عده‌ای از شخصیت‌های علمی هوادار لیبرالیسم کلاسیک و اقتصاد آزاد در مون‌پلِزَن^۸ در سوییس تشکیل داد و انجمن مون‌پلِزَن را بنیاد نهاد.

در ۱۹۵۰، هایک با سمت استادی فلسفه اجتماعی و فلسفه اخلاق

1. The Paradox of Saving

2. Prices and Production

۳. رانلد کوس، استاد حقوق و اقتصاد دانشگاه شیکاگو و یکی از برندگان جایزه نوبل اقتصاد می‌نویسد: «در فوریه ۱۹۳۱ فریدریش هایک سخنرانی‌ای زیر عنوان «قیمت‌ها و تولید» در دانشکده اقتصاد لندن برای عموم ایراد کرد... که بدون شک موفق‌ترین سلسله سخنرانی‌ها در زمان من در آنجا بود و حتی به سخنرانی‌های درخشان جیکوب واینر (Jacob Viner) درباره تئوری بازرگانی بین‌المللی برتری داشت. شنوندگان به‌رغم دشواری فهم بیانات هایک، شیفته و مفتون شدند. آنچه گفته شد به نظر ما بسیار اهمیت داشت و چشمان ما را به چیزهایی باز کرد که سابقاً از آنها بی‌خبر بودیم. پس از شنیدن آن سخنرانی‌ها، فهمیدیم چرا رکود اقتصادی وجود دارد. بیشتر دانشجویان اقتصاد و بسیاری از اعضای هیأت علمی دانشکده اقتصاد لندن پیرو هایک شدند، یا حداقل ارکان روش او را در تفکرشان گنجایندند. من خودم با تجارت جوانی در پاییز ۱۹۳۱ تحلیل هایک را برای اعضای هیأت علمی دانشگاه کلمبیا [در نیویورک] تشریح کردم.»

Ronald Coase, "How Should Economists Choose?", *Essays on Economics and Economists* (Chicago: University of Chicago Press, 1994), p. 19.

4. Monetary Nationalism and International Stability

5. Profits, Interest and Investment

6. The Road to Serfdom

7. Individualism and Economic Order

8. Mont Pèlerin

به دانشگاه شیکاگو رفت و تا ۱۹۶۲ در آنجا تدریس کرد. در این مدت، سه کتاب به قلم او انتشار یافت: *ضدانقلاب علم*^۱ (۱۹۵۲)، *نظم حسی*^۲ (۱۹۵۲)، *بنیان آزادی*^۳ (۱۹۶۱)؛ و کتاب دیگری به نام *سرمایه داری و مورخان*^۴ (۱۹۵۴) که با مشارکت و به ویراستاری او منتشر شد. از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۷ هایک استاد سیاستگذاری اقتصادی در دانشگاه فرایبورگ، و سپس تا ۱۹۷۴ استاد اقتصاد در دانشگاه سالزبورگ (زالتسبورگ) بود. بعد به دانشگاه فرایبورگ بازگشت و تا هنگام مرگ در ۱۹۹۲ عنوان استادی ممتاز آن دانشگاه را حفظ کرد.

از آثارش در این دوره می توان از این کتابها نام برد: *مطالعاتی در فلسفه، سیاست و اقتصاد*^۵ (۱۹۶۷)، *قانون، قانونگذاری و آزادی*^۶ (۱۹۷۳-۱۹۷۸) در ۳ جلد و *مطالعات نوین در فلسفه، سیاست، اقتصاد و تاریخ اندیشه ها*^۷ (۱۹۷۸). در ۱۹۷۴ هایک به پاس خدماتش به علم، مشترکاً با اقتصاددان سوئدی، گونار میردال (که با کمال تعجب نظریاتی نقطه مقابل او در اقتصاد داشت)، به دریافت جایزه نوبل اقتصاد مفتخر شد.

وین و لندن

هایک در وین، متأثر از شرایط اجتماعی، تصمیمی سرنوشت ساز گرفت. پیش از جنگ مجذوب روانشناسی شده بود و قصد داشت بقیه عمر را وقف آن رشته کند. اما پریشانی جامعه اتریش و گرایش خود هایک در آن زمان به انجمن سوسیالیستی فابیان، وی را به اقتصاد کشانید. نهایت اینکه تحصیلات اقتصادی اثر فکری معکوس در مخالفت با سوسیالیسم

1. *The Counter-Revolution of Science*

2. *The Sensory Order*

3. *The Constitution of Liberty*

4. *Capitalism and the Historians*

5. *Studies in Philosophy, Politics and Economics*

6. *Law, Legislation and Liberty*

7. *New Studies in Philosophy, Politics, Economics and the History of Ideas*

و پیروی از مکتب اقتصادی اتریش در او گذاشت.

لودویک فون میزس در آن زمان یکی از مقامات ارشد اتاق بازرگانی و مهمترین نظریه پرداز اقتصادی اتریش بود. دلمشغولی بزرگ او و همفکرانش اثبات علمی این قضیه بود که چرا سوسیالیسم به دلیل محور قراردادن برنامه ریزی متمرکز، محال است به موفقیت دست پیدا کند. برای نسل امروز که شاهد ویرانی دیوار برلین و سقوط نظام شوروی و شکوفایی اقتصاد چین و هندوستان پس از تکیه بر عناصر بازار آزاد بوده است، شاید اثبات این قضیه مانند اثبات مجدد کرویت زمین زائد به نظر برسد. ولی در اوایل قرن بیستم چنین نبود. دنیا به گونه ای دیگر می نمود. سوسیالیسم به مقیاس وسیع هنوز به محک آزمون نخورده بود. اتحاد جماهیر شوروی هنوز دوران کودکی را می گذرانید و پیش بینی شکست آینده آن در نزد عده ای کثیر به مثابه کفرگویی بود. همه جادار اروپا، از جمله در «وین سرخ»، حکومتها می خواستند ویرانه های به جای مانده از جنگ را بر اساس طرحهای سوسیالیستی از نو بنا کنند.

پایه این طرحها موضوع بحث انگیز «محاسبه سوسیالیستی»^۱ بود. فون میزس می گفت «محاسبه سوسیالیستی» در دایره امکان نمی گنجد. استدلال او این بود که کسانی که از مرکز برنامه می ریزند ادعا دارند که می توانند پیشاپیش محاسبه کنند که مردم مثلاً به چه تعداد لباس و اتومبیل و کتاب درسی و ساختمان اداری و پزشک و نجار نیاز خواهند داشت و سپس خواهند توانست همان تعداد را بموقع و در جاهای صحیح در دسترس همگان قرار دهند. جالبتر اینکه این هدفها همه می بایست به شریفترین انگیزه ها - یعنی برآوردن نیازهای حقیقی انسانها - و بدون انگیزه «غیراخلاقی» سودجویی و منافع شخصی و دخالت سازوکار «فاسد» بازار دستیاب شود.

فون میزس عقیده داشت که این «محاسبه سوسیالیستی» چیزی جز خیالبافی نیست. برنامه ریزان سوسیالیست می خواهند به فعالیتهایی سازمان دهند مستلزم تصمیم درباره اینکه نیروی انسانی و منابع طبیعی و سرمایه و سایر عوامل کمیاب تولید را کجا به منظور رفع حاجات انسانی به کار گیرند. ولی اگر بازاری در کار نباشد که وضع واقعی عرضه و تقاضا را انعکاس دهد، برنامه ریزان هیچ اساس عقلانی برای اختصاص منابع اقتصادی در دست نخواهند داشت و نخواهند دانست که چه کسی، چقدر، چه وقت و چرا باید از اقتصاد سهم ببرد. پس مکتب اقتصادی اتریش نتیجه می گرفت که «محاسبه سوسیالیستی» امکان پذیر نیست، زیرا برنامه ریزی متمرکز یگانه منبع اطلاعات درست، یعنی بازار، را از میان می برد که برنامه ریزان بیش از هر چیز به آن نیاز دارند.^۱

فون میزس نشان می داد که برنامه ریزان درست همان رهنمودهایی را با برنامه ریزی متمرکز نابود می کنند که بیشترین نیاز را به آن دارند. آنچه در هر برنامه ریزی خصوصی یا عمومی باید راهنما قرار گیرد قیمتهای بازار است که وضع واقعی عرضه و تقاضا را منعکس می سازد. کسی می داند برای حصول بیشترین بازده اجتماعی، منابع کمیاب را به کدام سو هدایت کند که از بازار مطلع باشد. مقصود از قیمتها در اینجا نه تنها قیمت شیر و لباس و خانه، بلکه همچنین دستمزد و بهره پول است. وقتی در ازای وامی

۱. رابرت نازیک، استاد فلسفه دانشگاه هاروارد و فیلسوف بنام آمریکایی که تاویژه ۲۰۰۳ درگذشت، در این باره می نویسد: «در ایامی که دانشجوی پس از لیسانس بودم، به نوشته های فريدريش هايك و لودويك فون ميزس برخورددم و این مرا تکان داد و از اعتقادات سوسیالیستی ام بیرون آورد. هایک در فردگرایی و نظم اقتصادی و میزس در کتاب پر دامنه و اندیشه برانگیز سوسیالیسم، به من نشان دادند که تا آن هنگام به جزئیات عملکرد سوسیالیسم درست و به طور جامع فکر نکرده بودم. بویژه یکی از استدلالهای آنان درباره عدم امکان محاسبه عقلانی اقتصادی در نظامهای سوسیالیستی بکلی مرا مبهور کرد. این استدلال صرف نظر از اینکه مآلاً چگونه درباره آن داوری شود، شگفت انگیز بود — چیزی بود که حتی در یک میلیون سال هم به فکر من نمی رسید.»

Robert Nozick, *The Harvard Guide to Influential Books: 113 Distinguished Harvard Professors Discuss the Books that Have Helped to Shape Their Thinking* (New York: Harper and Row, 1986), p. 187.

که می‌گیرید بهره می‌پردازید، در واقع قیمت آن پول را می‌دهید. بنابراین، برنامه‌ریزی اقتصادی مستلزم برخورداری از بسیاری اطلاعات است: باید دانست مردم چه وقت و چرا می‌خواهند کار کنند و کی و کجا به فلان مهارت خاص نیاز وجود دارد، تقاضا برای فلان کالاها یا خدمات چه وضعی خواهد داشت (و، بنابراین، از هم‌اکنون باید ظرفیت تولید را کجا بالا برد یا کجا کاهش داد)، اکتشافات و تکنولوژیهای جدید نیازهای مردم را به چه شکلی سوق خواهند داد، و الی آخر. هر اشتباه در هر یک از این تشخیصها و تصمیمها می‌تواند کل برنامه را به هم بریزد و به فاجعه منجر شود.

هایک نیز تحت تأثیر فون میزس و بانیان مکتب اتریش، کارل منگر^۱ و فریدریش فون ویزر^۲، در حقیقت پرورده آن مکتب و معتقد به محوریت بازار بود. کسی که در ابتدای دهه ۱۹۳۹ او را به دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی لندن دعوت کرد لایونل رابینز^۳، رئیس دانشکده، بود. او از مسیری که اقتصاد بریتانیا متأثر از اقتصاددان مشهور کیمبرج، جان مینارد کینز^۴، در پیش گرفته بود دل خوشی نداشت و از مدتی پیش کسی را می‌جست که در برابر کینز از مزایای بازار آزاد و رقابت و عدم مداخله دولت دفاع کند، و وقتی سخنرانیهای هایک را شنید که بیشتر به آنها اشاره شد، پی برد که کسی را که می‌خواست یافته است.

با انتصاب هایک به استادی دانشگاه لندن در ۱۹۳۱، رابطه‌ای پیچیده میان او و کینز آغاز شد. هایک مردی جدی و دقیق و پایبند اخلاقیات سنتی بود. کینز اقتصاددانی درخشان و استادی محبوب و مردی خوش‌محضر و خوشگذران و علاقه‌مند به ادبیات و هنر و آسانگیر در اخلاق بود. هایک عقیده داشت که کینز برای هر مشکلی فوراً راه‌حلی ارائه می‌دهد بی‌آنکه به

1. Karl Menger (1840-1921)

2. Friedrich von Wieser (1851-1926)

3. Lionel Robbins (1898-1984)

4. J. M. Keynes (1883-1946): اقتصاددان انگلیسی. (مترجم)

پیامدهای درازمدت آن اعتنایی داشته باشد. خود وی، بعکس، می‌خواست هر مسأله‌ای را تا آخرین نتایج آن تحلیل کند و مانند کینز نبود که بگوید در درازمدت کسی از ما زنده نیست. پیداست که حتی صرف نظر از اختلافات علمی و به‌رغم ادب و احترامی که آن دو به یکدیگر نشان می‌دادند، مناسب‌تشان ممکن نبود فارغ از بعضی پیچیدگیها باشد.

در ۱۹۳۶ کتاب معروف کینز، نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول، منتشر شد و سرعت به صورت کتاب مقدس نسل جدید اقتصاددانان - نخست در دانشگاهها و سپس در دولتها در سراسر دنیا - درآمد. طرفداران کینز مانند خود او اعتقاد راسخ داشتند که علاج نوسانات تناوبی اقتصاد سرمایه‌داری، دستکاری سطح عرضه مثلاً از طریق افزایش نقدینگی و پروژه‌های بزرگ دولتی است. در دهه ۱۹۳۰ که جهان در چنگال یکی از بدترین بحرانهای اقتصادی و رکود وحشتناک دست و پا می‌زد، چنین نسخه‌ای طبعاً بیش از توصیه کسانی مانند رابینز و هایک به دل می‌نشست که می‌گفتند باید به اقتصاد فرصت داد تا با مکانیسمهای ذاتی خود بر بحران چیره شود. کسانی که درباره پیامدهای تورمی آرای کینز ابراز نگرانی می‌کردند، از او پاسخ می‌شنیدند که جای تشویش نیست زیرا تورم یکی از نشانه‌های پیشرفت تمدن است!

هایک مخالف بود و کتاب کینز را رساله‌ای سطحی و باب سلیقه زمانه می‌دید، نه بواقع «نظریه‌ای عمومی» و حلال مشکلات، و نشان می‌داد که اگر سیاستهای مبتنی بر آرای کینز پیوسته دنبال شود، همزمان با تورم به رکود خواهد انجامید که بدترین پدیده اقتصادی است. در آن زمان کسی به گفته‌های او توجه نکرد، ولی «درازمدت» سرانجام در دهه ۱۹۷۰ فرارسید و آنچه به نظر اقتصاددانان از محالات بود به حقیقت پیوست و وقوع همزمان تورم و رکود حتی باعث وضع اصطلاح نوپدید stagflation شد.

مرکب از دو جزء stagnation (= رکود) و inflation (= تورم). هایک استدلال می‌کرد که رکود بزرگ اقتصاد آمریکا معلول کوششهای بانک مرکزی آن کشور برای ثبات بخشیدن به «سطح قیمتها» بوده است و برای رفع بحران باید اجازه داد بازار خود با ساز و کاری که همیشه داشته و دارد به اصلاح وضع خود پردازد. او همچنین اعتقاد راسخ داشت که پیروی از نظریات کینز موجب ایجاد رونق مصنوعی و تورم و مآلاً رکود دیگری خواهد شد.

در این مدت هایک با تکیه بر نظریه‌ها و سوابق دراز مکتب اتریش، و در فضای ضدکینزی دانشکده اقتصاد لندن، علاوه بر سود، بهره و سرمایه‌گذاری، کتاب مهم دیگری به نام *نظری محض سرمایه* (۱۹۴۱) نوشت و در آن تشریح کرد که در نظامهای اقتصادی نامتمرکز، بین منابع مصروف تولید کالاهای سرمایه‌ای (کارخانه، ابزار، فروشگاه، ماشین‌آلات، تجهیزات) و حجم تقاضا برای کالاهای مصرفی تولیدشده به وسیله کالاهای سرمایه‌ای چگونه عدم تناسب و توازن به وجود می‌آید.

دوره شش ساله جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) در غرب، ایام فداکاری و گذشت نه تنها از منافع شخصی، بلکه همچنین از برخی آزادیهای فردی بود. تلاش همه گیر عظیمی که به منظور پیروزی بر رژیم هیتلری درگرفته بود، به مسؤولان حکومتی در دموکراسیهای غربی فرصت داد تا کمابیش زمام همه چیز را به دست بگیرند مردان و زنان نه تنها به خدمت نظامی، بلکه به کار در مراکز تولید و خدمات فراخوانده می‌شدند. می‌بایست حداکثر انرژی جامعه در راه پیروزی بر دشمن به کار افتد. دیوانسالاران تصمیم می‌گرفتند و مواد خام را تخصیص می‌دادند، نه بازار؛ نیازهای جنگ تعیین می‌کرد که چه چیز باید به چه مقدار تولید شود، نه مصرف‌کنندگان. دستمزدها و قیمتها کنترل می‌شدند و اعتصاب

عملاً ممنوع بود. خود کارگران نیز در هنگامی که برادرانشان در جبهه می‌جنگیدند و کشته می‌شدند، دست‌کشیدن از کار را خلاف وجدان و وظیفه می‌دانستند. توزیع سوخت و مواد غذایی تابع جیره‌بندی شدید بود و جای بیکاری را کمبود کارگر و کارمند گرفته بود.

هنگامی که جنگ سرانجام در ۱۹۴۵ با پیروزی متفقین و نابودی نازیسم و فاشیسم به پایان رسید، دیوانسالاران که مزه قدرت نامحدود را چشیده بودند و ثمرات کنترل اقتصاد و جامعه را دیده بودند، در اندیشه شدند که چرا نباید پس از جنگ نیز اقتصاد بر همان منوال اداره شود و جامعه به صورتی تجدید ساختار پیدا کند که با تکیه بر همبستگی اجتماعی، نظیر آنچه در سالهای جنگ به وجود آمده بود، فقر و گرسنگی و بیکاری را برای همیشه براندازد. مزید بر این، پیروزی ارتش سرخ بر آلمان در جبهه شرق و حماسه «جنگ کبیر میهنی» بود که کمونیستهای اروپا با نادیده گرفتن مجاهدتها و کمکهای سرنوشت‌ساز آمریکا و فداکاریهای دموکراسیهای غربی، و با تبلیغات یکجانبه، بشدت آن را بهانه کوبیدن بر طبل استالینیسم و مزیت‌های بی‌بدیل کمونیسم قرار داده بودند. انتقاد از «آموزگار بزرگ بشریت»، استالین، و «کشور شوراهای»، روسیه، و عیب‌جویی از کمونیسم در هر شأنی از شئون، کفر بود. حتی از میان چپ‌گرایان هر کس زبان به نقد کمونیسم روسی و استالین می‌گشود، یا سخن از انواع دیگر سوسیالیسم به میان می‌آورد، به تجدید نظرطلبی و نوکری سرمایه‌داری و ارتداد متهم می‌شد و نشریات و نویسندگان کمونیست آبرویی برای او باقی نمی‌گذاشتند. پیروزی تبلیغاتی عظیم لنین در محافل روشنفکری به اوج رسیده بود و کمتر کسی جرأت عرض اندام در برابر آن را داشت.

در انگلستان حزب کارگر در ۱۹۴۵ برای نخستین بار در مجلس عوام دارای اکثریت شد و کلمنت آتلی به جای چرچیل به نخست‌وزیری رسید. در آمریکا فرانکلین روزولت و طرفدارانش در حزب دموکرات، که از

پیروزی در جنگ و مقبولیت آرای کینز در محافل روشنفکری به شوق آمده بودند، بیش از پیش بر مداخله گسترده تر دولت در اقتصاد جازم شدند. پیداست که وقتی در دموکراسیهای غربی در بر این پاشنه می چرخید، در جمهوریهای سوسیالیستی اروپای شرقی وضع به چه منوال بود. اغلب روشنفکران و سیاستگذاران در غرب در این پندار بودند که کنترل اقتصاد و جامعه نه تنها مطلوب، بلکه اکنون کمابیش در دست است.

هایک از مشاهده این وضع عمیقاً نگران بود و مصمم شد پایه های لرزان و پیامدهای ناگوار برنامه ریزی متمرکز را بر ملا کند. برنامه ریزان نوید پدید آمدن جهانی را می دادند که نیازها و خواسته های مردم را با کفایت و کارآمدی بیشتر و با ضایعات کمتر برآورد. اما هایک پیش بینی می کرد که دامنه برنامه ریزی متمرکز به زندگی خصوصی مردم نیز گسترش خواهد یافت و بیش از آنکه به آنان یاری برساند، به ارضای جاه طلبی و خواسته های برنامه ریزان کمک خواهد کرد و اگر مهار نشود، مآلاً به ضایعات عظیم اقتصادی و لطمه به آزادیهای فردی خواهد انجامید.

محور کتاب معروف هایک، راه بندگی، که در ۱۹۴۴ یک سال پیش از پایان جنگ انتشار یافت و تأثیر گسترده هم در زندگی حرفه ای او و هم در افکار عمومی گذاشت، همین اندیشه ها بود. تا آن هنگام نفوذ هایک به دایره نسبتاً کوچکی از اقتصاددانان حرفه ای و دانشگاهیان محدود می شد؛ ولی با انتشار راه بندگی ناگهان نام او - هم به وجه مثبتی و هم مثبت - بر سر زبانها افتاد. جوانان پر شور و بلندپروازی که در توانایی و حسن نیت خود شک نداشتند و معتقد بودند با بازکردن پای دولت به صحنه جامعه و اقتصاد («دولت گرایی»^۱) راه سعادت ابدی مردم را کشف کرده اند، هایک را عنصری نامطلوب تشخیص دادند و طرد کردند. تنها کسی از روشنفکران چپ در انگلستان که بسیاری از افکار مندرج در راه بندگی را

مطابق با واقع و موافق با نظریات خود دید، جرج آرول بود که در جنگ داخلی اسپانیا به طرفداری از جمهوری‌طلبان و بر ضد فرانکو شرکت جست و از نزدیک مشاهده کرده بود که توتالیتاریسم چگونه می‌تواند حتی سوسیالیسم یا چهره انسانی را به آسانی بیلعد و به جهنم انسانی تبدیل کند.^۱

در نگاه به گذشته، دو کتاب در آن زمان می‌بینیم که کم‌کم روشنفکران را متوجه پیامدهای توتالیتاریسم کردند و به تأمل برانگیختند؛ یکی کتاب جیمز برنم، انقلاب در مدیریت^۲، و دیگری کتاب هایک، راه بندگی، که بمراتب هم مناقشه‌برانگیزتر بود و هم تأثیر گسترده‌تر داشت. هایک حتی پیش از برنم مسأله سازگاری یا ناسازگاری دموکراسی با دولت‌گرایی را به عرصه بحث عمومی کشاند. لیبرالهای آمریکایی که برخلاف هایک و لیبرالهای کلاسیک طرفدار دولت‌گرایی بودند، تحت تأثیر او به بازاندیشی وادار شدند و در سالهای بعد تغییراتی در مواضعشان پدید آمد.

ولی از آن جالبتر، واکنش افکار عمومی بود. راه بندگی در انگلستان وسیعاً به فروش رفت، اما وقتی به آمریکا رسید، موجی شگفت‌انگیز در عالم نشر پدید آورد؛ به چندین چاپ پیاپی رسید و مجله مردم‌پسند ریدرز دایجست خلاصه‌ای از آن را انتشار داد که با استقبال بی‌سابقه روبرو شد. ولی در آن دیار نیز به رغم این اقبال گسترده، محافظان روشنفکری و دانشگاهی واکنش چندان گرمی به آن نشان ندادند. کینز کتاب را پسندید، هرچند پیدا بود که به پیام اصلی آن توجه شایسته نکرده است. به هایک گفت که گرچه خطرهای مورد بحث جای تردید ندارد، اگر اشخاص خیرخواهی مانند خود وی و هایک زمام کارها را در دست داشته باشند،

۱. آرول سوسیالیستی پابرجا بود، ولی کمونیست نبود. شرح تجربه‌های دست‌اول و تکان‌دهنده او در جنگ داخلی اسپانیا در کتاب وی، به بلا کاتالونیا (ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ دوم، ۱۳۷۲، تهران، خوارزمی) ثبت شده است.

می‌توان از زیاده‌روی اجتناب کرد؛ غافل از اینکه محور بحث هایک درست همین است که برنامه‌ریزی متمرکز به علت نیاز اساسی به الزام و اجبار، هنوز دیری نگذشته همان اشخاص خیرخواه و صادق را مجبور به کناره‌گیری می‌کند یا به حاشیه می‌راند.

معرفت‌شناسی هایک

راه‌بندگی حامل بذره‌های فلسفه سیاسی و اجتماعی‌ای بود که هایک بقیه عمر را صرف بسط و پروراندن آن در آثار بزرگی مانند بنیان آزادی و قانون، قانون‌گذاری و آزادی کرد. ولی ریشه آن به سالهای گذشته و همکاری وی با فون میزسی درباره «محاسبه سوسیالیستی» می‌رسید. در آثار هر فیلسوفی، اگر دقت کنیم، پیش‌نی محوری می‌یابیم که یک‌بار برای وی حاصل شده است و بعد همه اندیشه‌های او، مانند شعاعهای دایره، از آن مرکز به پیرامون می‌تابند. این پیش‌نی محوری که تردید هایک درباره اقتصاد کینز و بدبینی به برنامه‌ریزی متمرکز و محکوم کردن فاشیسم و کمونیسم همه از آن سرچشمه می‌گرفت و باعث ترک اعتقادات گذشته سوسیالیستی او شد، مانند کانت، به حدود معرفت‌انسانی مربوط می‌شد. جان گری، استاد فلسفه در آکسفورد و یکی از دقیق‌ترین مفسران آثار هایک، در این زمینه می‌نویسد:

سراسر کارهای هایک – و از همه بالاتر آثار وی در معرفت‌شناسی و روانشناسی و اخلاق و قانون‌شناسی – در چارچوب موضع و روش کانت شکل می‌گیرد. اندیشه هایک از بنیادی‌ترین جنبه آن کانتی است زیرا توان ما را برای شناخت چیزها آنگونه که [فی‌نفسه] هستند در این دنیا به گونه‌ای که [فی‌نفسه] هست، قبول ندارد. کانتیانیسم هایک درست در همین است که می‌گوید به شناخت چیزها به گونه‌ای که [فی‌نفسه] هستند قادر نیستیم؛ هایک مصرّ است که نظامی که ما در

تجربه‌های خویش، از جمله تجربه‌های حسی خود، می‌بینیم، محصول فعالیت خلاقه ذهنهای ماست، نه واقعیتی که دنیا به ما داده باشد... هایک پیرو کانت است، زیرا نه در علم و نه در فلسفه، روش ارسطویی جست‌وجو برای یافتن ماهیات چیزها را نمی‌پذیرد. ما نمی‌دانیم چیزها در جهان چگونه‌اند؛ فقط می‌دانیم که ذهن ما به تجربه‌های آشفته و مغشوشی که حاصل می‌کند چگونه سامان می‌دهد.^۱

اساس فلسفه هایک این است که شناخت آدمی - از جمله شناخت برنامه‌ریزان - هیچ‌گاه کامل نیست. بر طبق این نظریه، که به «تقسیم شناخت یا معرفت» نیز معروف است، شناخت در میان افراد پخش و پراکنده است. هر کس چیزی می‌داند و هیچ‌کس همه چیز را نمی‌داند - و شناخت همه چیز دقیقاً شناختی است که برنامه‌ریزی متمرکز به آن نیاز دارد و برنامه‌ریزان ناگزیر از آن بی‌بهره‌اند. هایک همکاران اقتصاددان خود را متهم به تظاهر به برخورداری از معرفتی می‌کند که نه تنها از آن محرومند، بلکه اصولاً نمی‌توانند محروم نباشند. اقتصاددانان معتقدند (و می‌خواهند دیگران را نیز معتقد کنند) که برای هدایت و کنترل اقتصاد و جامعه با همه پیچیدگی و تکرر آن، به دانش کافی مجهزند، حال آنکه چنین نیست و نمی‌تواند باشد.

مکتب اقتصادی اتریش و نظریات فیزیکدان و فیلسوف اتریشی، ارنست ماخ^۲، و حلقه وین بدون شک در هایک تأثیر داشتند. ولی پایه‌های نظری روش او در فلسفه ذهن و معرفت‌شناسی مسلماً در جوانی گذاشته شد و تا آخر همچنان پابرجا بود. کلید فهم موضع فلسفی هایک کتاب نظم

1. John N. Gray, "F. A. Hayek and the Rebirth of Classical Liberalism", *Literature of Liberty*, vol. v, no. 4, Winter 1982.

2. division of knowledge

3. Ernst Mach (1838-1916)

حسی است - نوشته‌ای در روانشناسی فلسفی که در ۱۹۲۰ در بیست و یک سالگی او به رشته تحریر درآمده بود، ولی پس از ۳۲ سال تأخیر در ۱۹۵۲ انتشار یافت. عجیب است که هایک اقتصاددان بود و در آن سن کم کتابی نوشت که تا امروز سبب ستایش و اعجاب دانشمندان شهیری مانند جراللد ادلمن^۱، برنده جایزه نوبل فیزیولوژی و پزشکی (۱۹۷۲)، ادوین بورینگ^۲، استاد روانشناسی هاروارد و نویسنده کتاب معروف تاریخ روانشناسی آزمایشی^۳، و خواکین فوستر^۴، استاد دانشگاه کالیفرنیا و متخصص مغز و اعصاب، بوده است.

ادلمن می‌نویسد: «نظر ثمربخش هایک که همزمان با نظریه روانشناسی به نام داندل هب^۵ ارائه شد، دایر بر این بود که هر برخوردی که دستگاه حسی با جهان پیدا کند، رویدادی متناظر با آن بین یاخته خاصی در مغز و یاخته دیگری حامل اطلاعات از دنیای خارج باید به تقویت رابطه میان آن دو سلول منجر گردد. این نظریه امروز به پیوندگاه نورونی^۶ هب معروف است، اما فون هایک مستقلاً به آن رسید و تصور می‌کنم چکیده تحلیل او هنوز درست است.^۷ اشتباهی که ادلمن در اینجا مرتکب شده این است که می‌گوید هایک و هب «همزمان» نظریه‌های خویش را ارائه کردند. درست است که نوشته هب در ۱۹۴۲ و کتاب هایک در ۱۹۵۲ تقریباً همزمان منتشر شدند، ولی چنانکه گفتیم هایک نظم حسی را در ۱۹۲۰ یعنی ۲۹ سال پیش از هب نوشته بود و، بنابراین، فضل تقدم مسلماً با اوست. فوستر می‌نویسد: «نخستین کسی که نظریه شبکه‌های مربوط به حافظه در قشر مغز را به مقیاس کلان ترویج و از آن دفاع کرد، نه یک متخصص علوم

1. Gerald Edelman (1929-)

2. Edwin Boring (1886-1968)

3. *A History of Experimental Psychology*

4. Joaquin Fuster (1930-)

5. Donald Hebb (1904-1985)

6. synapse

7. Gerald Edelman, *Neural Darwinism: the Theory of Neural Group Selection* (New York: Basic Books, 1987), p. 25.

اعصاب بود، نه یک دانشمند علوم رایانه‌ای، بلکه... اقتصاددانی اهل وین به نام فریدریش هایک بود. او مردی بود با دانش وسیع استثنایی و بینش عمیق درباره عملکرد سیستمهای پیچیده که بینش خود را با موفقیت چشمگیر در مورد اقتصاد (که در ۱۹۷۴ در آن برنده جایزه نوبل شد) و جامعه‌شناسی و علوم سیاسی و قانون‌شناسی و نظریه تکامل و روانشناسی و مغز (در کتاب *نظم حسی*، ۱۹۵۲) به کار برد.^۱ فوستر باز هم در کتاب خود بارها به ستایش از هایک نام می‌برد و ابراز شگفتی می‌کند که در زمانی که دانش ما از دستگاه عصبی و کارکرد آن به مراتب کمتر از امروز بود، هایک توانست مدلی به وجود بیاورد که، از نظر نوروفیزیولوژی، از مدلهایی که ۵۰ تا ۶۰ سال بعد ایجاد شدند، بهتر با واقعیت وفق می‌دهد.

بنیاد *نظم حسی* بر معرفت‌شناسی کانت است. هایک نیز مانند کانت، با ابزار عقل آدمی حدود دگرگونی‌ناپذیر آن را نشان می‌دهد. استدلال او این است که ذهن انسان دائماً در کار رده‌بندی و رده‌بندی مجدد تجربه‌هاست، و هرچه آدمیان راههای جدیدتری برای رده‌بندی تجربه‌ها بیاموزند، رده‌بندی پیچیدگی و ظرافت بیشتری پیدا می‌کند. هایک فرق می‌گذارد بین *نظم فیزیکی* رویدادهای خارجی و *نظم حسی ذهن آدمی*. *نظم حسی* عالم صغیری^۲ است جزء عالم کبیر^۳ *نظم فیزیکی*، زیرا ذهن ما به یاری دستگاه مرکزی عصبی عمل می‌کند که خود بخشی از *نظم فیزیکی* است. شناخت عالم کبیر از آن رو صورت امکان می‌پذیرد که عالم صغیر در درون آن شکل می‌گیرد و قادر به بازتولید جنبه‌های کافی آن است. ولی این کار مرزهایی گذرناپذیر دارد. محال است چیزی بتواند چیزی دیگری را کاملاً رده‌بندی کند مگر از آن پیچیده‌تر باشد. ذهن آدمی جزئی از *نظم فیزیکی* است و

1. Joaquin Fuster, *Memory in the Cerebral Cortex: An Empirical Approach to Neural Networks in the Human and Nonhuman Primate* (Cambridge: MIT Press, 1995), p. 89.

2. microcosm

3. macrocosm

پیچیدگی آن کمتر از نظمی است که می‌خواهد به فهم آن موفق شود.^۱ نتیجه اینکه شناخت ما از جهان بضرورت جزئی و محدود است. البته هرچه ذهن کسی بیشتر پرورش یابد و ورزیده‌تر شود، دستگاه رده‌بندی آن پیچیده‌تر و، بنابراین، سازگاری نظم حسی با نظم فیزیکی بیشتر خواهد شد. از این نظریه فلسفی ذهن، هایک از سویی شرایطی را نتیجه گرفت که شناخت جهان طبیعت و جهان اجتماعی را امکان‌پذیر می‌سازد، و از سوی دیگر حدودی را که شناخت ما به آن محدود است. سراسر آثار او در اقتصاد، و بعدها در جامعه و سیاست، در واقع کوششی است به منظور روشن ساختن پیامدهای آن نظریه فلسفی.^۲

ظرفیت ذهن ما در مقایسه با داده‌ها و اطلاعات موجود درباره جهان فیزیکی و اجتماعی و اقتصادی ناچیز است. رشد اطلاعات به طور بی‌سابقه‌ای رو به افزایش است. در حوزه‌های پیشرو، مانند علوم رایانه‌ای، مقدار اطلاعات هر یک سال و نیم تا دو سال، ولی اطلاعات پردازش شده در ذهن ما هر ۱۵ سال، دو برابر می‌شود. همه ما با فشار متزاید، روزیروز به حوزه‌هایی هرچه تخصصی‌تر و محدودتر رانده می‌شویم. به تعبیر دیگر، جهل نسبی هر یک از ما پیوسته رو به افزایش، دانش جمعی ما دائماً در حال گسترش، و توانمان برای پردازش اطلاعات جدید و بازاندیشی درباره آن کمابیش ثابت است.

برنامه‌ریزان می‌خواهند با یادآوری پیشرفت تکنولوژی ما را دلداری

۱. إدلمن در مجله فرهنگستان هنر و علوم آمریکا می‌نویسد: «آنچه [در نظم حسی] بیش از هر چیز مرا تحت تأثیر قرار داد فهم هایک از این موضوع بود که کلید مشکل ادراک [حسی] دریافت ماهیت رده‌بندی است. ردگان‌شناسان [taxonomists] بسیاری دفعات با این مشکل دست و پنجه نرم کرده‌اند. ولی، به گمان من، فون هایک مسأله را به مفهوم وسیع‌تری سنجیده است.»

Gerald Edelman, "Through a Computer Darkly: Group Selection and Higher Brain Function", *Bulletin of the American Academy of Arts and Sciences*, vol. XXXVI, no. 1, Oct. 1982, p. 24.

2. Andrew Gamble, *Hayek, the Iron Cage of Liberty* (Cambridge: Polity Press, 1996), pp. 11-13.

دهند. ولی به فرض هم که آبر رایانه‌هایی بمراتب نیرومندتر از رایانه‌های کنونی بسازیم و آنها را سرشار از داده‌ها کنیم و بخواهیم از این راه بر محدودیت ذهن آدمی چیره شویم، باز این واقعیت به جای خود خواهد بود که اطلاعات رایانه هرگز نمی‌تواند بیش از اطلاعات برنامه‌نویسان باشد و بسیاری از اطلاعات مورد نیاز برای برنامه‌ریزی جامع اقتصادی یا به کسی دانسته نیست یا اهمیت آن درست درک نمی‌شود. از این گذشته، ذخیره معلومات ما نمی‌تواند ثابت بماند و با تغییر صحنه اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی و فکری پیوسته باید تغییر کند. بنابراین، در هر لحظه این امکان وجود دارد که بخشی از آنچه می‌دانیم دیگر به کار نیاید و دستیابی به داده‌های تازه پیش‌بینی نشده صعب‌الحصول ضرورت پیدا کند. هر روز کسانی با سرمایه‌ها و مهارت‌ها و اندیشه‌های خاص خود وارد فعالیت یا از آن خارج می‌شوند. ورود یا خروج آنان مسلماً در اقتصاد تأثیر می‌گذارد و این تأثیرات نه ممکن است به برنامه‌ریزان دانسته باشد و نه طبعاً در برنامه‌ریزی به حساب گرفته شود.

برنامه‌ریزان برای رفع نگرانی خودشان و ما درباره این مسائل، می‌گویند به دانستن جزئیات نیاز نیست؛ کافی است خطوط کلی را بدانیم تا بتوانیم فرایندهای پیچیده اقتصادی و اجتماعی را در قالب آمارهای کلی خلاصه کنیم. به نظر هایک، این توهمی بیش نیست و به آن می‌ماند که کسی نقشه دو بُعدی جهان را با جهان سه بُعدی اشتباه بگیرد. نقشه فقط به کار راهیابی می‌خورد و برای نمایش روابط قسمتهای مختلف با یکدیگر، بناچار از پیچیدگیهای دنیای واقعی صرف نظر می‌کند و برای این کار، بنا به اصول نگاشت تصویری، باید تصویری خلاف واقع نشان دهد، چنانکه می‌بینیم در نقشه مثلاً مساحت آمریکای جنوبی که در واقع تقریباً ۱۱ برابر گرینلند است، مساوی آن به نظر می‌رسد. توان ما برای برآوردن نیازهای انسانی حاصل شناختهای ماست؛ ولی شناخت ضرورتاً میان هزاران میلیون تن از افراد پراکنده است. وقتی ظرفیت ذهن کسی اینچنین

محدود و شناختها اینقدر پهن‌آور و متنوع و غیر قابل فشرده شدن باشند، بطبع معلومات هرچه تخصصی‌تر و وابستگی افراد به یکدیگر هرچه بیشتر می‌شود. به قول کارل پوپر، فیلسوف هموطن و همعصر هایک، «شناخت ما بناچار متناهی و جهل‌مان ضرورتاً نامتناهی است».

نظریه «تقسیم معرفت» در اقتصاد یکی از بدیع‌ترین و مهم‌ترین اندیشه‌های هایک شناخته شده است.^۱ هایک به دو گونه شناخت یا معرفت قائل است: یکی معرفت «مصرّح» که کمابیش همان علم نظری و دانش علمی است؛ دیگری شناخت «نامصرّح» که شاید بخش اعظم معرفت آدمیان از این مقوله است و در مهارت‌ها و اعتقادات و شیوه‌های علمی زندگی و مانند آن مستتر و میان افراد بشر پراکنده است و قابل این نیست که در یک جا گرد بیاید و در اختیار برنامه‌ریزان قرار گیرد.^۲ بحث ما تاکنون درباره این قسم معرفت بوده است که ناگزیر به افزایش بی‌شمار تخصص‌ها و وابستگی متقابل انسان‌ها به یکدیگر انجامیده است و در آینده نیز باز بیشتر خواهد انجامید. به اعتقاد هایک، این وابستگی متقابل مهم‌ترین واقعیت حیات اقتصادی و نیز بزرگترین مانع در راه موفقیت برنامه‌ریزی اقتصادی و اجتماعی است. ولی اگر شناختی که افراد و نگاه‌های اقتصادی و حکومت‌ها بدان متکی اند نه تنها پراکنده و غیر قابل گردآوری است بلکه ضرورتاً چنین است، مردمی که برای گردش کار خود لااقل به بخشی از آن نیاز دارند، چگونه به آن دسترس پیدا می‌کنند؟ این پرسش بلافاصله اقتصاد را در چشم‌اندازی جدید قرار می‌دهد، زیرا با اندک تأملی دیده می‌شود که مهم‌ترین میدان توان‌آزمایی اقتصاد، قدرت ایجاد هماهنگی به مقیاس کلان است.

فقط نظام نامتمرکزی قادر به انجام این وظیفه است که مردم در آن

1. Fritz Machlup, "Hayek's Contribution to Economics", *Essays on Hayek* (New York: New York University Press, 1976). p. 36.

۲. رجوع کنید بویژه به مقاله «کاربرد شناخت در جامعه» در همین مجلد.

بتوانند آزادانه از فرصتها و امکاناتی که تنها به خودشان دانسته است بهره ببرند، آزادانه بر سر مبادله کالاها و خدمات و اطلاعات با یکدیگر به توافق برسند، و اطلاعات جدید آزادانه جریان داشته باشد و پیوسته به مخزن عظیم اطلاعات جامعه افزوده شود و در دسترس همگان قرار گیرد. هماهنگی کلان در اقتصاد و جامعه به این معناست. وقتی قدرت و اختیارات و امکانات بدین شیوه در میان سازمانها و افراد رقیب پخش شد و نظامی متمرکز به وجود آمد، هر کس تشویق می شود که از منابع و فرصتهای در دسترس به بهترین وجه استفاده کند. نامی که هایک بر کل این جریان می گذارد «شیوه اکتشافی» است، یعنی فرایندی که جامعه از طریق آن شناختههای کارآمد و سودمند را کشف می کند و به کار می گیرد. بعکس، نظامها یا سازمانهای متمرکز فقط می توانند بر اساس اطلاعاتی برنامه ریزی و اقدام کنند که در اختیار بالاترین تصمیم گیرندگان آنهاست. واقعیت شگفت این است که در پس آنچه هیاو و جنجال بازار به نظر می رسد، وسیعترین نظم اجتماعی و اقتصادی نهفته است.

رکن دیگر انتقاد هایک از برنامه ریزی متمرکز این است که از مسأله تعدد و کثرت ارزشها نمی توان عبور کرد و آن را به اصلی اساسی تر فروکاست. برنامه ریزان سرمست از کامیابیهای زمان جنگ، می پنداشتند در زمان صلح نیز می توان به اجماع همگانی در خصوص هدفهای جامعه دست یافت. اما هایک متذکر می شود که نمی توان از مردم توقع داشت در شرایط غیراضطراری و عادی نیز رویاهای خویش را تابع طرحهای سراسری برنامه ریزان کنند. ارزشهایی که نزد مردم عزیزند از مفروضات یا داده های مسأله اند، و جامعه نمی تواند محیطی ایجاد کند که افراد در آن آزادانه شناختها و تواناییهای خویش را در خدمت دیگران به کار بیندازند مگر به تنوع و تکثر ارزشها و هدفهای آنان احترام گذاشته شود. برنامه ریزان ممکن است اعتراض کنند که بدون موافقت درباره آنچه می خواهیم بدان دست یابیم، چگونه ممکن است میان انبوهی از فعالیتهای

گوناگون هماهنگی برقرار کنیم؟ هایک راه حل این مسأله را نیز نظیر راه حل مسأله محدودیت شناختها می داند. در اینجا نیز قیمتهایی که آزادانه شکل گرفته اند مسیر عرضه و تقاضا را معین می کنند. قیمتهای بازار به شخص وابستگی ندارند و وقتی به راهنمایی آنها پیش برویم، بدون نیاز به توافق درباره هدفهای خود و دیگران، می توانیم با آنان وارد داد و ستد شویم. هر کس در عین همکاری با دیگران، به تعقیب هدفهای خویش می پردازد.

نظم انتزاعی

به عقیده هایک، تفاوت جامعه برنامه ریزی شده با (به اصطلاح او) «نظم انتزاعی» در همین است. نظم انتزاعی یا کلی از افراد نمی خواهد درباره هدفهای مشترک به توافق برسند؛ فقط نیازمند آن است که هر کس هنگام تعقیب هدف خاص خویش، با دیگران درباره برخی قواعد اساسی موافقت کند. مصداق روشن این امر بازی فوتبال است. هر یک از دو تیم می خواهد بازی را ببرد و، بنابراین، هدفی حتی ضد هدف دیگری دارد. ولی هر دو قواعد اساسی بازی را پذیرفته اند و رعایت می کنند. این قواعد یکسره غیر شخصی و به کل فارغ از انتخاب محل و زمان و بازیکنان و استراتژی و تاکتیک دو تیم است. ولی وقتی الگوی کنش و واکنش آنها قرار می گیرد، نظم انتزاعی یا کلی به وجود می آورد بی آنکه بخواهد دوگانگی هدفهای دو تیم را به وحدت مبدل کند.

نظم انتزاعی یا کلی بنیاد ناگفته و تصریح نشده اغلب تماسهای روزانه ماست و گرچه بیشتر اوقات حتی از وجود آن آگاه نیستیم، به ما امکان می دهد در جامعه ای پهناور و متکثر به اغلب هدفهای خود برسیم. کسی که می خواهد مثلاً اتومبیل بخرد، نه لازم است از صنعت ذوب آهن اطلاع

داشته باشد، نه از مهندسی مکانیک، نه از مهندسی برق، نه از اصول طراحی، نه از الکترونیک، نه از لاستیک‌سازی، و نه از هزار و یک علم و فنی که در ساختن آن به کار می‌رود. اما به محض اینکه ترتیب پرداخت بهای آن را بدهد، مانند این است که هزاران تن افراد ماهر و متخصص در خدمت او حاضرند. آنچه این هماهنگی را میان همه آنان به وجود می‌آورد، ساز و کار غیر شخصی بازار است که به محض اینکه (مانند کشور ما) بزور تابع برنامه‌ریزان با حسن نیت یا بی‌حسن نیت شود، درمی‌ماند و نه تنها در آن رشته مشکل ایجاد می‌کند، بلکه بتدریج به هزاران مشکل دیگر می‌انجامد. نکته مهم دیگر اینکه آن‌همه کسانی که مهارت و تخصصشان در ساخت و فروش اتومبیل به کار رفته است، به هیچ وجه لازم نیست چیزی از هدف خریدار بدانند. نیازی نیست خریدار آنان را با خود درباره هدفش هم‌عقیده کند و به ایشان بپذیراند که به او اتومبیل بفروشند. همه با هم تشریک مساعی می‌کنند و شبکه همکاری اجتماعی و اقتصادی وسیعی وارد عمل می‌شود، آن‌هم نه به دلیل اینکه قبلاً درباره هدفی خاص به توافق رسیده‌اند، بلکه به دلیل انطباق منافع خصوصی آنان با یکدیگر.

بازار در واقع شبکه ارتباطی پهن‌آور و درهم‌بافته‌ای است که برای اینکه درست کار کند، به اطلاعات صحیح درباره عرضه و تقاضا نیاز دارد. آنچه چکیده آن اطلاعات را در هر لحظه انتقال می‌دهد، وضع قیمت‌هاست. به محض اینکه به هر گوشه شبکه اطلاعات نادرست (در نتیجه احتکار یا اعمال نفوذ گروه‌های فشار یا پرداخت یارانه یا سیاست‌های حمایتی یا تعرفه‌های سنگین گمرکی و غیره) داده شود، کل آن آهسته‌آهسته از هم می‌گسلد. ممکن است بگوییم دخالت‌های کوچک چندان تأثیری نخواهند داشت، ولی استدلال‌هایک این است که حتی دخالت محدود خودبخود به دخالت‌های بزرگتر می‌انجامد.

از باب مثال، فرض کنید دولت تشخیص دهد نوشیدن شیر برای شهروندان سودمند است و تصمیم بگیرد برای رسیدن به این هدف

پسندیده، قیمت شیر را در بازار پایین بیاورد. اثر فوری و قصدشده این تصمیم تقاضای بیشتر برای شیر است؛ اثر میان مدت و ناخواسته آن، خارج شدن آن گروه از تولیدکنندگان ضعیفتر از بازار است که با قیمتهای پیشین می توانستند به فعالیت ادامه دهند، اما با کاهش قیمت باید کنار بکشند. نتیجه؟ کمبود شیر در بازار.

دولت اکنون باید یکی از این دو راه را انتخاب کند: یا به دخالت اولیه که سبب به هم خوردن تعادل عرضه و تقاضا شد، پایان بدهد؛ یا تصمیم بگیرد به منظور اصلاح وضعی که پیش آمده است، بیشتر مداخله کند — مثلاً (۱) واردات یا پرداخت یارانه از بهای علوفه و سایر مواد لازم بکاهد، یا (۲) دامدارها را «ملی» کند و «سودجویهای بی رویه» را از میان بردارد، یا (۳) با تشبث به «مصلح ملی»، دامداران را ولو با تحمل ضرر به تولید شیر وادارد.

هر یک از این سه شیق فاسدی خاص خود خواهد داشت. تشویق تولید با پرداخت یارانه و سایر حمایتها به ایجاد مازادی می انجامد که یا باید با هزینه سنگین انبار شود یا به کمتر از قیمتهای جهانی در بازار بین المللی به فروش برسد. از این گذشته، از یارانه ممکن است استفاده های نابجا و احیاناً نامشروع شود، یا صنایع دیگر نیز به منظور بهره جویی از یارانه و سیاستهای حمایتی به تکاپو بیفتند که محصولاتی را از نظر «مصلح ملی» ضروری اعلام شود و راهی به خزانه دولت باز کنند. کنترل شدید قیمت به خروج عده ای از فعالان از چرخه تولید و کمبود و بیکاری و مفساد دیگر منجر می شود. «ملی» کردن دامداریها به افزودن بوروکراسی عریض و طویل دیگری بر بوروکراسیهای موجود با تمام فسادها و بریز و پاشها و ضایعات ناشی از آن منتهی می شود. در همه این شقوق، حاصل مداخله اصلی دولت بناچار مداخلات بیشتر و گسترده تر و، چنانکه گفتیم، از هم گسستن تدریجی شبکه ارتباطی جامعه و اقتصاد، یعنی بازار، و لطمه به آزادیهای فردی است.

باید توجه داشت که، برخلاف عقیده بعضی از مخالفان، هایدک نمی‌گوید حتی کوچکترین دخالت دولت خودبخود به توتالیتاریسم می‌انجامد. حرف او این است که هر مداخله، دولت را مجبور به گزینش یکی از دو راه می‌کند: یا از راه اصلی برگردد و دیگر مداخله نکند؛ یا برخلاف نیت اولیه، دست به مداخلات بیشتر بزند. راه میانه وجود ندارد؛ یا باید تسلیم منطق مداخله شد و به آن ادامه داد، یا از آن برگشت. دخالت محدود و موضعی و غیرمستمری افسانه‌ای بیش نیست.

و باز برخلاف تصور عده‌ای، چنین نیست که هایدک با هر گونه برنامه‌ریزی سر مخالفت داشته باشد. او کاملاً متوجه است که همه باید، چه در زندگی خصوصی و چه در سازمانها، پیوسته برنامه بریزیم تا به هدف برسیم. هر بنگاه اقتصادی باید برنامه‌هایی داشته باشد در این خصوص که مصرف‌کنندگان چه می‌خواهند، چگونه باید آنان را از وجود کالا و خدمات آگاه ساخت، در کجا باید سرمایه‌گذاری کرد، از چه راه باید به دنبال تأمین سرمایه رفت، نیروی انسانی لازم باید از کجا بیاید، چگونه باید با آموزشهای بموقع سطح مهارت کارکنان را به‌روز نگه داشت و بسیاری مسائل دیگر. بی‌برنامگی در این زمینه‌ها به معنای شکست است. اقتصاد از انبوهی بنگاههای بازرگانی ریز و درشت تشکیل می‌شود که هر یک از آنها پیوسته مشغول برنامه‌ریزی است و با برش کوچکتر یا بزرگتری از کل اقتصاد سروکار دارد که باید از عهده اداره آن برآید. ولی هایدک می‌گوید دست‌اندرکاران برنامه‌ریزی متمرکز تنها به شرطی می‌توانند برای سراسر جامعه برنامه بریزند که برنامه سراسری خویش را جانشین برنامه‌های میلیونها تن افراد و سازمانها کنند و، در نتیجه، از خزانه مشترک تجربه‌ها و اطلاعات جامعه به نحو فاحش بکاهند و مردم را از شناخته‌های وسیعی محروم سازند که در غیر این صورت می‌توانست بی‌نهایت در کار به حال خودشان و دیگران سودمند باشد.

مون پله رن

با همه این احوال هایک در زمان انتشار راه بندگی می دانست که فضای فکری غرب، بویژه اروپا، در دست طرفداران مداخله گری است و، از آن مهتر، مداخله گری در کوتاه مدت سودمند و کارآمد به نظر خواهد رسید و خصلت اقتدارگرایانه آن فقط در درازمدت آشکار خواهد شد و به بی ثباتی اقتصادی خواهد انجامید. بنابراین، اواز همان زمان در فکر چاره بود تا هرگاه آثار نامطلوب دخالت و برنامه ریزی دولتی به ظهور برسد، ابزار فکری و علمی مبارزه با آن آماده باشد.

بدین منظور، چنانکه پیشتر اشاره شد، در ۱۹۴۷ هایک جمعی از دانشمندان همفکر را در مون پله رن در سویس گرد هم آورد، شامل چهار تن از برندگان آینده جایزه نوبل، از جمله میلتن فریدمن و جرج استیگلر^۱، و روشنفکران بلندآوازه ای مانند برتران دو ژوونل^۲، فرانک نایت^۳، لودویک فون میزس، مایکل پولانی، کارل پوپر و هنری هزلیت^۴. شرکت کنندگان با تشکیل گروهی به نام انجمن مون پله رن موافقت کردند. جالب اینکه انجمن به اقتباس از دشمنان سرسخت خود، احزاب کمونیست، در گوشه و کنار دنیا «سلول»هایی تأسیس کرد و مقرراتی دشوار برای قبول عضویت به وجود آورد و همه جا به جست و جوی روشنفکرانی همت گماشت که با اندیشه های محوری آن همدل باشند و، بدین ترتیب، در طول سالها تا بدانجا به رشد و اعتبارش افزوده شد که جلسات سالانه اش امروز مهمترین محل در جهان برای تبادل آرا میان متفکران لیبرال کلاسیک و آزادی طلب^۵ است.

هایک در خطابه افتتاحیه خود، قاطعانه ابراز اعتقاد کرد که لیبرالیسم

۱. George Stigler (۱۹۱۱-۱۹۹۱): اقتصاددان آمریکایی، برنده جایزه نوبل اقتصاد ۱۹۸۲.

۲. Bertrand de Jouvenel (۱۹۰۳-۱۹۸۷): نویسنده و سیاست شناس فرانسوی.

۳. Frank Knight (۱۸۸۵-۱۹۷۲): اقتصاددان آمریکایی.

۴. Henry Hazlitt (۱۸۹۴-۱۹۹۳): اقتصاددان آمریکایی.

نه تنها در نبرد اندیشه‌ها شکست نخورده است، بلکه می‌تواند دوباره به جایگاه محوری خویش به عنوان فلسفه چیره‌گر غرب برسد. ولی در عین حال هشدار داد که:

اگر بناست آرمانهایی که، به اعتقاد من، ما را به یکدیگر می‌پیوندند... امکان تجدید حیات یابند، تکلیف فکری بزرگی وجود دارد که باید به انجام برسد. ادای این تکلیف مستلزم زدودن برخی افزوده‌های عارضی از نظریه سستی لیبرال است که به مرور به آن الحاق شده‌اند؛ و نیز مستلزم رویارویی با بعضی مشکلات واقعی است که یا از هنگام تبدیل لیبرالیسم به مرامی راکد و متصلب به ظهور رسیده‌اند، یا نوعی لیبرالیسم ساده‌شده از مواجهه با آنها شانه تهی کرده است.^۱

هایک معتقد بود که لیبرالها اندک‌شماری در کشورهای خود و در رشته‌های دانشگاهی منزوی به سر می‌برند. بنابراین، باید در جست‌وجوی راههایی بود که ایشان با یکدیگر مرتبط شوند و امکان تبادل افکار پیدا کنند. او می‌گفت کسانی که زندگی زیر یوغ رژیمهای توتالیتار را به تجربه دریافته‌اند، غالباً اوضاع و احوال و ارزشهای جوامع آزاد را بهتر درک می‌کنند. بعکس، بسیاری از لیبرالها در انگلستان و آمریکا برای تفکر عمیق آمادگی ندارند. بهره‌گیری از بینشهای به دست آمده در رشته‌های مختلف بسیار مهم است. باید مورخان و فیلسوفان در تعریف مجدد لیبرالیسم شریک شوند و کوششهای اقتصاددانان و سیاست‌پژوهان را تکمیل کنند.^۲ هایک اعلام داشت که یکی از هدفهای انجمن مون‌پلزن مبارزه با

1. Gamble, op.cit., pp. 131-32.

به نقل از:

F. A. Hayek, *The Fortunes of Liberalism*, vol. 4, *Collected Works* (London: Routledge, 1992), p. 204.

2. Ibid.

یکسونگریهای تخصصی است و، از این رو، تعاطی آرا میان متخصصان رشته‌های مختلف باید تشویق شود. او بویژه بر دو موضوع به منظور بحث و مذاکره تأکید داشت: نخست، رابطه سرمایه‌گذاری و تصدی خصوصی و نظم رقابتی با ارکان سیاست‌گذاریهای اقتصادی لیبرالیسم؛ دوم، اندیشه‌های طرفداران جبر تاریخ و نسبیست‌گرایی تاریخی در تقابل با افکار لیبرالی. هواداران جبر و حتمیت تاریخ، به گفته او، محلی برای آزادی عمل باقی نمی‌گذاشتند و به ناامیدی و قَدَری مسلکی دامن می‌زدند؛ قائلان به نسبیست‌گرایی تاریخی وجود هر گونه معیار اخلاقی به غیر از موفقیت عملی را انکار می‌کردند. هایک معتقد بود که ریشه این هر دو دسته افکار تأکید بر «جبر مادی در برابر قدرت اندیشه در شکل‌دادن به آینده است».

او بسیاری از نا کامیهای لیبرالها را ناشی از تفوق لیبرالیسم کاذب می‌دانست که پیروان هگل و پوزیتیویسم مسئولیت آن را بر عهده داشتند. به عقیده او، لیبرالیسم راستین - یعنی مرام نهضت روشنگری اسکاتلند و کسانی همچون لرد اکتن^۱ و توکویل و هومبولت^۲ - تحت‌الشعاع آن کژاندیشیه‌ها قرار گرفته بود. می‌بایست به بازیابی و بازسازی لیبرالیسمی همت گماشت که در ارزیابی قوه عقل آدمی به راه مبالغه نمی‌رود، و به آنگونه نیروهای اجتماعی که فرد به یاری آنها چیزی فراتر از معرفت شخصی خود به وجود می‌آورد به دیده احترام نگریست.^۳

نظم خودانگیخته^۴

اما در آن زمان فضای فکری انگلستان، چه در حکومت و چه در میان روشنفکران، به طور روزافزون از مسیر اندیشه‌های هایک فاصله می‌گرفت و او بیش از پیش خود را در آن کشور منزوی احساس می‌کرد. به این جهت

۱. Lord Acton (۱۸۳۴-۱۹۰۲)، مورخ انگلیسی. (مترجم)

۲. W. von Humboldt (۱۷۶۷-۱۸۳۵)، زبان‌شناس و دیپلمات آلمانی. (مترجم)

3. Ibid.

4. spontaneous order

تصمیم گرفت دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی لندن را ترک کند و عازم آمریکا و دانشگاه شیکاگو شود.

بیست سال آتی یکی از پربارترین دوره‌های زندگی هایک بود. شاهکار او، بنیان آزادی، در جو فکری جوانتر و پویاتر و جوینده‌تر آمریکا نوشته و منتشر شد. عبارتی که در اهدائیه کتاب آمده، گویای حال و هوای تازه او در آن دوران است: «تقدیم به جامعه ناشناخته‌ای که در آمریکا رو به بالیدن است.» موفقیت راه بندگی گرچه هنگام انتشار نویسنده را دلگرم کرده بود، اما به گذشته تعلق داشت و دیگر خاطر هایک را راضی نمی‌کرد. او می‌خواست به زبان و بیان جدید علمی ریشه‌های لیبرالیسم کلاسیکی را که به آن ایمان داشت آشکار کند و به روشنفکران جوان و نامجویی که اندک‌اندک زمام امور را در دانشگاه‌ها و در حکومت در دست می‌گرفتند بیاموزد که به شیوه‌ای نوین به جهان بنگرند.

مشکل اساسی به نظر هایک این بود که روشنفکران می‌پنداشتند جامعه و نهادهای عمده آن را آدمی به نیروی عقل و با قصد و نیت قبلی عیناً طراحی کرده است و، بنابراین، به یاری عقل می‌توان در هر زمان آنها را دگرگون کرد یا به زیاده‌دان معروف تاریخ افکند و عالم و آدمی از نو ساخت. یونانیان باستان کل عالمی را که می‌شناختند به دو دنیای طبیعت و صنعت، یا جهان طبیعی و جهان مصنوع، تقسیم می‌کردند که دومی، برخلاف اولی، ساخته یا برساخته انسان بود. اما لیبرال‌های کلاسیک — از جمله آدام اسمیت و دیوید هیوم و ادموند برک و توکویل و سپس اقتصاددانان اتریش — می‌گفتند گروه سومی از نهادها وجود دارد که به گفته آدام فرگوسن، فیلسوف اسکاتلندی و هم‌روزگار آدام اسمیت، «محصول کنش انسان است، نه قصد یا نقشه او».

اینگونه نهادهای انسانی در طول هزاران سال در نتیجه آزمون و خطا و

در شرایطی عمدتاً نامعلوم و بیرون از حافظه تاریخی بشر به وجود آمده‌اند. زبان، همسرگزینی، خانواده، برخی عادات و رسوم، قواعد عرفی نانوشته، سنتهای دیرین، پول و داد و ستد، همه زاینده تجارب نسلهای بی‌شمار در مقابله با طبیعت و سازگاری با زندگی اجتماعی است. خاستگاه اینها همه، حکمت قرون و عقل جمعی آدمیان است و، بنابراین، هر فرد یا گروهی که بخواهد با تکیه بر نظریه‌های عقلی محصول تجربه محدود خود یکباره بر آنها خط بطلان بکشد و از بیخ و بن نهادهای جدید ایجاد کند، جامعه را با خطرهای بزرگ روبرو خواهد کرد.

این نظریه تکاملی در اساس مخالف رأی کسانی است که می‌گویند نظم اجتماعی با قصد و اراده انسان یکباره به وجود آمده است و، بنابراین، در هر زمان ممکن است با عزم او دگرگون یا منسوخ شود. چنین نظری مآلاً به اقتدارگرایی می‌انجامد و، به موجب آن، کافی است مصادر قدرت اراده کنند تا عقلاً به منظور رسیدن به هدفهای مشخص، طرحی نو در اندازند. در مقابل، هایک قائل به نظریه‌ای می‌شود که، بر طبق آن، نظم اجتماعی «خودانگیخته» پدید آمده است، نه به موجب طرح و نقشه‌ای قبلی و عقلی.^۱ در نظم خودانگیخته نیز مانند سلف آن، نظم انتزاعی یا کلی، مردم در چارچوب قواعد تسهیل‌کننده همکاری که در طول قرن‌ها به محک تجربه خورده‌اند و به سنت تبدیل شده‌اند، هدفهای خویش را دنبال می‌کنند. ولی هایک بعد تازه‌ای نیز به آن می‌افزاید، بدین معنا که در نظم خودانگیخته، قواعد چون از دودمانی تکاملی برخاسته‌اند، سطح همکاری اجتماعی در آنها بمراتب ظریفتر و پرمایه‌تر از همکاری در حد قواعد اختراعی و طراحی شده حاکمان یا روشنفکران است. همان‌گونه که زبانی مصنوعی و «برساخته» مانند اسپرانتو، تقلیدی رنگ‌باخته و نارسا در

۱. هایک مخالف حاکمیت عقل و در ردیف غیرعقلیانی (irrationalists) مانند عرفان و نتیجه و فروید نیست. مراد او از عقل به مفهوم خاصی که خود در نظر دارد، در ضمن این بحث آشکار خواهد شد.

مقایسه با پیچیدگی و غنای زبانهای «طبیعی» به نظر می‌رسد که در طول تجربه هزاران ساله اقوام و ملل صیقل خورده و وسعت یافته‌اند، قواعد اخلاقی مصنوعی و اقتصادهای برنامه‌ریزی شده نیز چون به قصد ساده کردن مناسبات طبیعی آدمیان طراحی شده‌اند، وقتی سر و کارشان با پیچیدگیها و ظرایف و نازک‌کاریهای جامعه و اقتصاد می‌افتد، ناکام می‌مانند و اخلاق‌پردازان و برنامه‌ریزان را که نمی‌خواهند متوجه اشتباهاتشان شوند و از راه غلط برگردند، به تشبیه زورگوییها و اقدامات خودسرانه بیشتر برمی‌انگیزند. شناخت برنامه‌ریزان بطبع محدود و مقید به شرایط زمان و مکان خود ایشان است، حال آنکه هیچ‌کس درست نمی‌داند موضوع و احوالی که قواعد حاکم بر زندگی اجتماعی و اقتصادی را به وجود آوردند، چگونه پدید آمدند.

مفهوم «نظم خودانگیخته» که هایک آن را اساس «فردگرایی راستین» می‌داند (و بعد درباره آن توضیح خواهیم داد) کلید اندیشه پخته اوست.^۱ هایک میان دو گونه نظم فرق می‌گذارد: نظم ساخته شده و نظم رشد یافته. نظم ساخته شده یا بر ساخته یا مصنوع متعلق به «خردگرایی بر ساختگرایانه»^۲ است و با تصورات اقتدارگرایان از نظم ارتباط نزدیک دارد و بدین معناست که بالاترین مرجع یا مصدر قدرت به افراد دستور می‌دهد چگونه رفتار کنند. روابط اجتماعی در آن، در قالب فرمان و فرمانبرداری خلاصه می‌شوند و حقوق و تکالیف کاملاً آشکارند. سازمانهایی مانند کلیسای کاتولیک و شرکتهای بزرگ بازرگانی را می‌توان مصداقهای اینگونه نظم دانست.

هایک دو واژه یونانی برای نامیدن این دو گونه نظم به کار می‌برد: نظم را که توصیف شد «تاکسیس» (axis) می‌خوانند، و دیگری را «کوسموس» (cosmos). «کوسموس» نظم خودانگیخته است که

1. Gamble, op.cit., pp. 36-39.

2. constructivist rationalism

هیچ کس را مشخصاً نمی‌توان پدیدآورنده آن دانست. اقتدار در «تاکسیس» باید متمرکز و یگانه و بی‌شریک باشد. هایک اعتراضی به این نظم در سازمانها و کارخانه‌ها ندارد که وجود انضباط و دقت و وقت‌شناسی در آنها ضروری است، ولی با تعمیم آن به کل جامعه از بیخ و بن مخالف است، زیرا می‌گوید جامعه مشتمل بر بسیاری سازمانهاست و آنچه موفقیت آن را تضمین می‌کند این است که هیچ مرکز واحد هدایت‌کننده‌ای نباشد که همه مجبور به فرمانبرداری از آن باشند. رشد و شکوفایی جامعه نه وابسته به هیچ اراده‌ای بتنهایی، بلکه محصول رقابت بسیاری اراده‌ها با یکدیگر و نشأت‌یافته از بسیاری آزمایشها، بسیاری خطاها، بسیاری شکستها و البته بسیاری کامیابیهاست. باید در جامعه نظم وجود داشته باشد، ولی نظم «کوسموس» نه نظم «تاکسیس».

نظم خودانگیخته به این مفهوم نتیجه قصدنشده و غیر عمدی استفاده همه فعالان جامعه از شناخته‌های موجود در تعقیب منافع خویش و در چارچوب قواعد ناظر بر رفتارهای عادلانه است. عمومی‌ترین نوع نظم خودانگیخته نظم بازار است که هایک با خودداری از کاربرد لفظ «اقتصاد» و با استعمال واژه یونانی دیگری، به آن «کاتالاکسی» (catallaxy) می‌گوید، زیرا economy، که ریشه یونانی آن oikos (= خانه) + nomos (= مدیر) است، به طور ضمنی از کنترل و مهارکردن حکایت می‌کند. در «کاتالاکسی» هیچ کس برای همه برنامه نمی‌ریزد، زیرا شناختها ناقص و ناتمام و پراکنده‌اند. تقابل میان دو نظم «تاکسیس» و «کوسموس» در واقع تقابل بین دو گونه همگروهی است که در یکی، همگروهان از اراده و فرمان

۱. حکمای اسلامی از این اصطلاح به «تدبیر المنزل» تعبیر می‌کردند که هنوز (ولو به معنایی غیر از «اقتصاد») متداول است. ابن‌سینا در «دانشنامه» علایی می‌نویسد: «علم عملی سه گونه بود: یکی علم تدبیر شهر، دیگر علم تدبیر خانه، و سوم علم تدبیر خود»، و در توضیح می‌افزاید تدبیر خانه به این جهت ضروری است تا «آن آتباری که اندر یک خانه افتد زن و شوی را و پدر و فرزند را و خداوند و رهی را بر نظام بود.» (رهی به معنای غلام و بنده است). رک. : «دانشنامه» علایی؛ منطق و فلسفه اولی. تصحیح و تعلیق احمد خراسانی، صص. ۶۹-۷۰ (تهران، ۱۳۶۰).

یک رهبر بتنهایی متابعت می‌کنند و در دیگری، در عین اینکه کنش خودانگیخته دارند، بدون نیاز به فرمان و اطاعت، بعضی قواعد رفتاری را نصب‌العین قرار می‌دهند. این نظم به این جهت نظم خودانگیخته خوانده می‌شود که برخاسته از اراده‌های همگروهان است بی‌آنکه هیچ‌کس مدعی شناخت جامع و کامل باشد.

نظم خودانگیخته در اقتصاد بنیاد دفاع هایک از بازار آزاد است، زیرا روشن می‌کند که نیروی میلیون‌ها انسان درگیر رقابت در پی منافع خویش، چگونه ممکن است به نحوی هماهنگ شود که نه تنها به خود آنان، بلکه به دیگران نیز نفع برساند. راز این هماهنگی شگفت‌انگیز در جریان آزاد اطلاعات نهفته است که همه را همزمان و با حداقل هزینه به وسیله قیمت‌های بازار از وضع عرضه و تقاضا آگاه می‌سازد. داگلاس نورث، برنده جایزه نوبل اقتصاد، در این زمینه می‌نویسد: «وجود عده کثیری فروشنده و خریدار، هزینه کسب اطلاع را کاهش می‌دهد. در این شرایط، قیمت‌ها متضمن همان اطلاعاتی‌اند که اگر بازار سامان‌یافته‌ای نبود، خریداران و فروشندگان می‌بایست برای جست‌وجو و کسب آن هزینه‌های گزاف می‌پرداختند.» او کشف این عامل را در اصل از هایک می‌داند.^۱ یکی دیگر از اقتصاددانان معروف می‌نویسد: «بسیاری از اقتصاددانان خواسته‌اند به تحلیل اطلاعات بپردازند، ولی عده‌ای نسبتاً اندک مشکل شناخت را بدقت سنجیده‌اند؛ برجسته‌ترین ایشان هایک است.»^۲

از ادعاهای باطل مخالفان هایک یکی این است که او را به مخالفت همه‌جانبه با دخالت دولت در اقتصاد متهم می‌کنند و می‌گویند بدون قوانین ناظر بر عقود (قراردادها) و مالکیت، که وضع و اجرای آنها بر عهده دولت

1. Douglass North, *Structure and Change in Economic History* (New York: Norton, 1981), p. 36.

2. Brian Loasby, *The Mind and Method of the Economist* (Aldershot: Edward Elgar, 1989), p. 38.

(اعم از قوای مقننه و قضائیه و مجریه) قرار می‌گیرد، محال است اساساً بازاری به وجود بیاید و وارد فعالیت شود. هایک به هیچ وجه منکر اینگونه دخالت نیست، ولی معتقد است اقتصاد حاصل کنش و واکنشهای پیچیده میان قواعد محصول تجارب دراز و عمیق انسان و خواستها و آرزوها و ابتکارهای اوست و، بنابراین، کنار گذاشتن قواعد تکامل یافته مزبور در اقتصاد و آوردن طرحهای اختراعی برنامه ریزان و دیوانسالاران به جای آنها، به معنای «مغالطهٔ برساختگرایانه» است. برنامه ریزان دولتی هر قدر هم طرحهای عقلانی تدبیر کنند، چون شناخت جامع ندارند (و نمی‌توانند داشته باشند) قادر به ابداع و اختراع نهادهای جدیدی نخواهند بود که نتایجی بهتر از خزانه تجربه‌ها و خردمندی نسلهای بی‌شمار آدمیان به بار آورند.

از آنچه تاکنون گفتیم ممکن است توهم شود که هایک مخالف عقل و خردگرایی در تنظیم امور جامعه است. ولی حقیقت این است که او میان دو گونه خردگرایی فرق می‌گذارد - خردگرایی تکاملی و خردگرایی برساختگرایانه - و موافق اولی و مخالف دومی است. خردگرایان تکاملی می‌خواهند بفهمند جامعه چگونه و بر پایهٔ چه اصولی تکامل یافته است، به نهادها و عاداتها و سنتها به دیدهٔ احترام می‌نگرند، معتقدند تغییرات در جامعه باید آهسته و با افزایش و کاهش تدریجی صورت پذیرد، حدود عقل و فهم آدمی را هیچ‌گاه از نظر دور نمی‌دارند و می‌دانند که هیچ‌کس و هیچ گروهی هرگز موفق به فهم کل جامعه نمی‌شود تا چه رسد به طراحی و هدایت آن. چنانکه بارها گفته‌ایم، هایک عقیده دارد که تنظیمات و ترتیبات موجود اجتماعی تجسم خرد نسلهای پیاپی‌اند و نباید شتابزده حذف یا بازسازی شوند. اشتباه نشود: کسانی که نهادهای موجود جامعه را به وجود آوردند ضرورتاً خردمندتر از نسل کنونی نبودند؛ ولی آنچه ایجاد کرده‌اند بازتاب آزمایشهای نسلهای بی‌شمار است و، بنابراین، احتمالاً تجربیاتی بر مراتب وسیعتر و عمیقتر از دانش نسل کنونی را در بر می‌گیرد.

اما خردگرایان بر ساختگرا می‌خواهند با تدبیرهای فعلی، نهادها و ترتیبات موجود را کنار بگذارند و چون همه آنها را ساخته عقل و اراده آدمی می‌بینند، به این اعتقاد می‌رسند که جوامع را می‌توان با تکیه بر عقل نسل کنونی دگرگون و از نو طراحی کرد و به نحوی سازمان داد که آفاتی مانند فقر و جهل و خشونت یکباره رخت ببرند. هایک مخالف اینگونه تکیه جزمی بر عقل است و آن را نه تنها پنداری پوچ، بلکه سرچشمه بسیاری بدبختیها می‌داند که بزرگترین نمونه‌های آن کمونیسم و نازیسم بوده‌اند.

لیبرالیسم راستین و دروغین

به عقیده او، منشأ این نخوت عقلی و خیال محال، فرانسیس بیکن و رنه دکارت بوده‌اند. اندیشه‌های اهل مکتب دکارت و اصحاب دایرةالمعارف و کسانی همچون روسو و کنتوسه و فیزیوکراتها در فرانسه، و افکار افرادی مانند هابز و گادوین و تام پین و حتی جفرسن در انگلستان و آمریکا، همه ناشی از آرای آن دو فیلسوف بوده که بعد از انقلاب کبیر فرانسه تجسم یافته است. آرمان آزادی و لیبرالیسم راستین در قالب افکار اینچنین کسان و در نتیجه انقلاب کبیر فرانسه دچار کژی و اعوجاجی شد که هنوز از آن کمر راست نکرده است. لیبرالیسم برخاسته از خردگرایی بر ساختگرایانه به معنای نوآوری و مبارزه با جهل و خرافات و سنتهای پوسیده معرفی شد و خردگرایی تکاملی نشانه محافظه کاری و کهنه پرستی.

ولی آنچه، به اعتقاد هایک، لیبرالیسم راستین را از لیبرالیسم دروغین ممتاز می‌کند فردگرایی راستین و فردگرایی دروغین است. با انتساب لیبرالیسم و، بنابراین، مدرنیسم به خردگرایی بر ساختگرایانه، تاریخ اندیشه تحریف شد و معاندان هر کسی را که به خردگرایی تکاملی معتقد بود محافظه کار و حتی مرتجع خواندند. هایک استدلال می‌کند که این بخش‌بندی کاذب است. لیبرالیسم دیگری وجود دارد که لازمه آن

فردگرایی راستین است و کاملاً با مدرنیته انطباق دارد و، بنابراین، نه تنها ارتجاعی نیست به معنای اینکه بخواهد نهادها و شرایط پیش از مدرن را بازگرداند، بلکه طرفدار فهم عمیقتر نهادها و تکامل جامعه مدرن است و بنا را بر تشکیک در نیرو و گستره عقل آدمی می گذارد.

ملاک هایک برای تمیز لیبرالهای راستین از لیبرالهای دروغین موضع هر یک در مورد معرفت و عقل انسانی است، نه سیاستهای مشخصی که هر کدام در اقتصاد و جامعه پیشنهاد می کند. تعارض اساسی، به نظر او، بین دو معرفت شناسی، دو نظریه درباره آزادی، و مآلاً دو تصور مختلف از دموکراسی - یعنی دموکراسی لیبرال و دموکراسی سوسیال یا (به زعم او) نهایتاً توتالیتریزم - است. یک طرف، مکتب فیلسوفان فرانسوی است (البته به استثنای توکویل و بنژامن کنستان و بویژه مستسکیو که هایک نهایت احترام را به او دارد) که به دخالت دولت و استفاده از قدرت حکومت معتقدند؛ و در طرف دیگر، متفکران انگلیسی (سوای کسانی که نامشان رفت و امثال جر می بسنم و جان استوارت میل) که هر دخالتی را ذاتاً استبدادی می دانند و خواهان تحدید آن به حداقل ممکنند. یک طرف، نظریه ای درباره کشورداری است که اصحاب آن می گویند حکومت باید در تعقیب هدفی جمعی برای کل جامعه باشد؛ و در طرف دیگر، کسانی که به خودانگیزختگی و عدم الزام و اجبار و تکامل تدریجی و آزمون و خطا اعتقاد دارند.

سوسیالیسم

یکی از جالبترین نکات در هایک، پلی است که او میان سنت و مدرنیته می زند. در آنچه گذشت شمه ای از عقاید او درباره سنت و ضرورت احترام به آن دیده شد؛ اکنون باید چکیده آرای وی درباره مدرنیته و جامعه مدرن بررسی شود. این بررسی دلایل بنیادی هواداری سرسختانه او از آزادیهای اقتصادی و اجتماعی و مخالفت آشتی ناپذیرش را با سوسیالیسم به نحو

بارزتر آشکار خواهد ساخت. می‌خواهیم ببینیم هایک که خود در جوانی (مانند کارل پوپر) به سوسیالیسم جلب شد، چرا از آن برید و به این اعتقاد رسید که:

۱. سوسیالیسم اساس اخلاق و آزادی و مسؤولیت فردی را برمی‌اندازد؛

۲. سوسیالیسم جلو تولید ثروت را می‌گیرد و سبب فقر می‌شود؛

۳. سوسیالیسم (دیر یا زود) به حکومت توتالیتار می‌انجامد.^۱

بسه عقیده او، «هرگاه کوشش جدی به منظور ایجاد جوامع سوسیالیستی صورت گرفته و از حدود قدرت دولت کاسته شده است، این امر به عدالت اجتماعی کمتر نه بیشتر، به تولید کمتر نه بیشتر، و به نوع جدیدی از استبداد انجامیده است... [حتی] این واقعیت که رژیم‌های سوسیال‌دموکرات در اروپای غربی عملاً راه توتالیتاریسم را هموار نساخته‌اند، او را به ملامت کردن این نظر سوق نداد که سوسیالیسم همیشه به [استقرار] حکومت‌های توتالیتار منجر می‌شود». هایک معتقد بود که سوسیالیسم همواره بالقوه دارای توان ایجاد چنین وضعی است، زیرا اساساً با یگانه اصلی که تمدن مدرن ممکن است بر آن پی‌ریزی شود معاندت دارد.^۲ مع‌ذلک به‌رغم ناسازگاری‌هایی که احیاناً در این مدعیات نهفته، سخن هایک همیشه ارزش شنیدن دارد، زیرا قضایایی را زیر سؤال می‌برد که متأسفانه غالباً در اندیشه و گفتار روشنفکری و ایدئولوژیک در یک قرن و نیم گذشته، با وجود نیاز شدید به تحقیق و اثبات، مسلم گرفته شده‌اند و بی‌چون و چرا مقبولیت یافته‌اند. کسی که نوشته‌های هایک را بدقت بخواند، گاهی می‌بیند پرسش‌ها و تردیدهایی که او به میان می‌آورد شاید جالبتر و اندیشه‌برانگیزتر از پاسخ‌هایی است که می‌دهد.

انتقاد هایک از سوسیالیسم از تصویر وی از تمدن — بویژه تمدن غرب — و آنچه نامش را به پیروی از آدام اسمیت «جامعه کلان»^۳ می‌گذارد،

1. Gamble, op.cit., p. 24.

2. Ibid.

3. Great society

سرچشمه می‌گیرد. جامعه کلان، به عقیده او، بر پایه برخی اصول رفتاری – یا مبادی «اخلاقی» – پدید آمد که اخلاق سوسیالیستی مناسب آن نیست. اخلاق سوسیالیستی به کار مرحله بسیار قدیمتر تطور آدمی یا، به عبارت دقیقتر، جامعه ابتدایی می‌آمده است. در آن مرحله که مردم‌شناسان از آن به نام مرحله «شکار و خوشه‌چینی»^۱ یاد می‌کنند و تا حدود ۸۰۰۰ سال پیش ادامه داشته است، کشاورزی و اهلی کردن جانوران و تشکیل جوامع مستقر و ساکن هنوز ممکن نبود. گروههای کوچگر از راه شکار و ماهیگیری و چیدن گیاهان و میوه‌های وحشی رفع گرسنگی می‌کردند. ایجاد روستاها یا شهرکها امکان نداشت، زیرا هرگاه ذخایر جانوری و گیاهی ناحیه‌ای رو به پایان می‌گذاشت، گروهها می‌بایست در جست‌وجوی غذا به جاهای تازه کوچ کنند. اموال محدود به اشیای قابل حمل، و محل زندگی معمولاً کلبه یا چادری ساده بود که از پوست شکار یا شاخ و برگ درختان ساخته می‌شد. گروهها ضرورتاً می‌بایست کوچک باشند، زیرا در غیر این صورت منابع غذایی محل بزودی تمام می‌شد. هر گروه معمولاً متشکل از اعضای یک یا چند خانوار خویشاوند بود. مردان به شکار می‌رفتند و زنان خوشه می‌چیدند. این وضع کمابیش در اطراف واکفاف جهان تا حدود هشتاد قرن پیش ادامه داشت تا با پیدایش کشاورزی و اهلی کردن جانوران، نخست در جنوب غربی آسیا و آمریکای میانه و سپس در سایر مناطق، بتدریج برافتاد.^۲ ناگفته پیداست که در دوره «شکار و خوشه‌چینی» آنچه بقای هر گروه یا جامعه کوچک بدان بستگی داشت، اطاعت از سرکرده، متابعت دقیق از قواعد رفتاری در همه شؤون، اولویت هدفهای جمع، یاری به یکدیگر، دگرخواهی و همبستگی بود، و هر گونه تکروی و فردگرایی و طلب استقلال شخصی احتمالاً به نابودی فرد یا گروه یا هر دو می‌انجامید. دانشمندان تخمین می‌زنند که نوع بشر تقریباً سراسر حیات خویش،

1. hunting and gathering

2. Ibid., pp. 24ff.

به استثنای دوره‌ای کوچک، را در جوامع ابتدایی گذرانیده است. مرحله «شکار و خوشه‌چینی» در حدود ۵۰۰,۰۰۰ سال دوام داشت، تمدن به معنای عام در ۸۰۰۰ سال گذشته، و شهرنشینی به مفهوم اخص فقط در ۳۰۰۰ سال اخیر به وجود آمد. از این رو، به گفته‌هایک، تمدن محصول کار و کوشش تنها یکصد نسل و «جامعه کلان» و مدرنیته دستاوردی حتی از آن نیز اخیرتر است. تمدن در حقیقت به معنای سلسله‌ای از قواعد و نهادهاست که در طول هزاران سال بتدریج پدید آمده و گذر به «جامعه کلان» را امکان‌پذیر ساخته است. ولی ساختار روانی آدمی که در مدتی بمراهم درازتر و مقدم بر آن آهسته‌آهسته پرورش یافته است، به عقیده‌هایک، توانسته همگام با سیر تکاملی تمدن و گذر به مدرنیته پیش برود. انسان، به این جهت، همواره جامعه جدید را ناسالم و غیرطبیعی و ناساز یافته و از آن ابراز ناخوشبختی و دل‌تنگی کرده و در جست‌وجوی راههایی برای گریز از انضباط و قواعد و مطالبات آن بوده است.^۱

هایک معتقد است که آدمی برخلاف غرایز و عواطف دیرین خویش به تمدن تن داده است. شرط زندگی در «جامعه کلان» پذیرش آزادی و مسئولیت و تکیه بر ضابطه به جای رابطه و گسترش دید و داد و ستد از حوزه محدود خویشاوندان و آشنایان و همگروهان به قلمرو نامحدود بیگانگان است. نظم انتزاعی یا کلی باید جانشین نظم ملموس یا انضمامی شود تا امکان کارکرد «جامعه کلان» به وجود آید. «جامعه کلان» از آنجا پدید آمد که آزادی‌طلبی و استقلال شخصی و مسئولیت‌پذیری و فردگرایی بر غرایز طبیعی قبیله‌ای پیروز شد. در واقع، پیدایش «جامعه کلان» همواره با نبرد میان اخلاق غریزی جوامع ابتدایی و اخلاق اکتسابی نظام بازار همراه بوده است. کمتر به این نکته توجه شده است که نظام بازار یا، به اصطلاح‌هایک، «نظم گسترده»^۲ به معنای غلبه بر غریزه‌های اخلاقی

1. Ibid.

2. extended order

بنیادین ماست، نه مظهر آنها. به نوشته او، «مادر جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که یگانه علت وجود آن توان ما برای عرضه خدمات به کسانی است که نمی‌شناسیم».^۱ به عقیده هایک، مهمترین خصلت تمدن «فردگرایی» است. همچنین، برخلاف رأی روسو و پسینیان رمانتیک او، هایک آزادی را ساخته و فراورده تمدن می‌داند، نه یکی از حالت‌های طبیعی بشر.

در مقابل، سوسیالیسم، بنا به ادعای هایک، نماینده غرایز و عواطفی است که نه در جریان تکامل تمدن و ورود به «جامعه کلان»، بلکه در طول ۵۰۰,۰۰۰ سال حیات آدمی در مرحله «شکار و خوشه‌چینی» پرورش یافته‌اند. آدمیزاد برخلاف میل طبیعی خویش متمدن شد. مهمترین اصول اخلاقی جوامع ابتدایی همبستگی، گروه‌گرایی، تعقیب هدف‌های جمعی، سرکوب تک‌روی و مبارزه با فردگرایی بوده که در طی صدها هزار سال در سرشت روانی انسان محرم شده و اکنون به سوسیالیسم به ارث رسیده است. بنابراین، به عقیده هایک، سوسیالیسم عمیقاً ضد مدرن و واپسگراست و سوسیالیست‌هایی آنکه خود متوجه باشند از اخلاق متعلق به جوامع ابتدایی دفاع می‌کنند و چون نمی‌خواهند بفهمند که تمدن مدرن بر چه اصولی بنیاد شده است، برای وارد کردن شاخص‌ها و ملاک‌هایی در «جامعه کلان» دست به تلاش می‌زنند که گرچه در مرحله «شکار و خوشه‌چینی» بسیار مؤثر و ارزشمند بود، ولی به کار تمدن مدرن نمی‌آید. مشکل سوسیالیسم این است که هر قدر هم نقاب مدرنیسم به چهره بزند، نظریه‌ای مدرن نیست؛ نظریه‌ای عمیقاً معیوب است زیرا بنا بر یک سلسله خطاهای فکری اساسی گذاشته که به علت تأثیر در سیاست‌گذاری‌ها، به عواقب وخیم اجتماعی و اقتصادی انجامیده است.

هیچ‌یک از اصول مورد مطالبه سوسیالیسم که به اجمال ذکرشان گذشت، به عقیده هایک، در جامعه مدرن کاربرد ندارد. از باب مثال،

دستگیری و احسان فقط در مورد کسانی که می‌شناسیم قابل اعمال است، نه در «نظمی گسترده» مرکب از میلیون‌ها نفر که به علت ساخت جامعه مدرن نمی‌توانند همه با هم آشنا باشند و بر پایه ساز و کار اقتصاد کلان زندگی می‌کنند. همین‌طور است وحدت هدف که در مرحله «شکار و خوشه‌چینی» البته از نظر بقای گروه اهمیت حیاتی داشت و وجود آن هنوز در خانواده‌ها و گروه‌های کوچک ممکن است، اما در «جامعه کلان» نه تنها افسانه، بلکه افسانه‌ای بسیار خطرناک است و، چنانکه بارها دیده شده است، به استبداد منجر می‌شود.

جامعه مدرن، به عقیده‌هایک، محصول عقلانیت تکاملی و انتخاب فرهنگی است. چنین نبود که از اول عده‌ای بنشینند و اصول دیرین را کنار بگذارند و برای ایجاد جامعه مدرن برنامه بریزند. تمدن و «جامعه کلان» حاصل رشد و تکامل تدریجی و آزمون و خطاهای بی‌شماری بوده است، نه محصول قصد و طرح آدمی. برخی گروه‌ها به تجربه طولانی دریافتند که بعضی قواعد رفتاری و اخلاقی، جامعه آنها را بهتر به رونق و رفاه می‌رساند. در نتیجه اتخاذ آن قواعد نیروی ابتکار و خلاقیت بیشتر به کار افتاد، افراد از قیدهای بی‌معنا و بی‌وجه آزادتر شدند، زورگوییها کاستی گرفت، امتیازات «خودی» و آشنا بر «غیرخودی» و بیگانه رو به کاهش نهاد، چاره‌های کارسازتر بر مشکلات قدیم به ظهور رسید، بیماری و مرگ و میر کمتر شد، تولید بالا رفت، والی آخر. این جریان، برآیند گونه‌ای انتخاب فرهنگی نظیر انتخاب طبیعی در زمینه بقای اصلح و انطباق بود. کسی پیشاپیش طرح آن را نریخته بود. یکی از شواهد این امر، به نظر هایک، این بوده است که فقط ادیبانی از کشاکش ملازم با این انتخاب فرهنگی به سلامت جستند و به دوران مدرن رسیدند که از نهاد خانواده و نهاد مالکیت پشتیبانی می‌کردند.^۱

بدون شک، انتخاب فرهنگی نیز مانند انتخاب طبیعی بی‌رحم و بی‌گذشت بوده است. عواطف و معیارهایی که در طول ۵۰۰,۰۰۰ سال مقدم بر پیدایش تمدن جدید در آدمی پرورش یافته بودند، می‌بایست سرکوب شوند. انسان می‌بایست از چارچوب تنگ خانوار و قبیله به درآید و در پهنه سرد و بیکران جهان گام بزند. آزادی و استقلال و فردیت بی‌هزینه به دست نیامده‌اند. تمدن و ناخرسندیهای آن (به تعبیر فروید) واقعیتهای انکارناپذیر است. آدمی هنوز از آزادی می‌هراسد و می‌گریزد و به حکم غریزه، آغوش گرم (ولی خفقان‌آور) جمع را ترجیح می‌دهد و در آن ایمنی می‌جوید (گریز از آزادی، به تعبیر اریش فروم). هایک نمی‌گوید جوامع متمدن لزوماً خوشتر و حتی «اخلاقی» تر از جوامع ابتدایی‌اند. «جامعه کلان» حاصل سیر طبیعی انتخاب فرهنگی است، اما محصول نهایی آن معلوم نیست کاملاً طبیعی باشد. هایک بارها تکرار می‌کند که آنچه به نام مدرنیته می‌شناسیم تنها به شرط سرکوب بعضی غرایز و ترک برخی ترجیحات حاصله در طول هزاران سال «شکار و خوشه‌چینی» و پذیرفتن انضباط شدید قادر به ادامه کار است. اما - و این شاید مهمترین نکته در نظریات اوست - شق بدیلی برای آن وجود ندارد. اصول جامعه مدرن آزادی و فردگرایی و رقابت است. اصولی که سوسیالیسم بر پایه غرایز اخلاقی جوامع ابتدایی پیشنهاد می‌کند، همبستگی و جمع‌گرایی و تعقیب هدفهای جمعی است که با جامعه و اقتصاد مدرن سازگار نیستند، و اگر قرار بود جامعه مدرن بنا را بر آنها بگذارد، نه تنها در پیشرفت فرهنگی و اقتصادی و سیاسی به مرحله کنونی نمی‌رسید، بلکه حتی قادر به تأمین نیازهای اساسی افراد جامعه نبود. مدرنیته معنایی دقیق و مشخص دارد. «جامعه کلان» فقط یکی از شقوق نیست؛ یگانه شق و تنها راه عملی پیش پای بشر امروز است. قواعد اخلاقی و اقتصادی و سیاسی به وجود آمده در سیر تکاملی تمدن تنها قواعد ممکن و عملی در «جامعه کلان» است. سوسیالیسم نه تنها جانشینی برای آن و مرحله بالاتر و پیشرفته‌تری از

مدرنیته نیست، بلکه به دلیل ابتدا بر غرایز اخلاقی ابتدایی آدمی، در اساس واپسگراست.

امیل دورکم، که معمولاً بنیادگذار جامعه‌شناسی معاصر شناخته می‌شود، سالها پیش از هایک در اوایل قرن بیستم دست به یک رشته تحقیقات و تقریر درسهایی در دانشگاه دربارۀ سوسیالیسم زد.^۱ حاصل نظریات او این بود که کسانی مانند اعضای مکتب اتریش با رد ادعاهای سوسیالیستها دایر بر علمیت مکتبشان به جایی نخواهند رسید، و منشأ قدرت درونی آن همچنان از تیررس تجزیه و تحلیل به دور می‌ماند، زیرا سوسیالیسم به جای توجه به «امور موجود، یکسره معطوف به آینده» و، بنابراین، «فاقد خصلت راستین علمی» و در حقیقت «آرمان» یا «ایده‌آل» است. دورکم از زاویه‌ای متفاوت با هایک و پیشینیان و همفکران او در مکتب اتریش به این نتیجه رسید که:

بین داده‌های کم‌رمق و پراکنده‌ای که [سوسیالیسم] از علوم وام می‌گیرد و نتایج عملی‌ای که از آن داده‌ها استخراج می‌کند - نتایجی که هسته مرکزی نظام [سوسیالیسم] است - عدم تناسبی عظیم وجود دارد و حتی قویترین و منظمترین و غنی‌ترین ثمره تفکر سوسیالیستی، یعنی کتاب سرمایه مارکس، از این قاعده مستثنا نیست. چقدر داده‌های آماری و مقایسه‌های تاریخی و مطالعه لازم است تا بتوان حتی یکی از مسائل بی‌شمار طرح‌شده در آن کتاب را حل و فصل کرد... به جای اینکه نظریه از تحقیق نتیجه شود... تحقیق به منظور اثبات نظریه صورت گرفته است... آنچه تمامی این نظامها را سبب گشته، شور و غلیان... و آرزوی عدالت کاملتر بوده است... سوسیالیسم علم نیست؛ جامعه‌شناسی به مقیاس کوچکتر نیست؛ فریاد درد است...^۲

1. E. Durkheim, *Le Socialisme, sa définition, ses débuts...* (Paris, 1928).

2. *Ibid.*, pp. 3-10. ☞

کارل پوپر، دوست و هموطن هایک و یکی از متفکرانی که شاید بیشترین تأثیر را در اندیشه و روش او داشته است، در جوانی مارکسیست بود و گرچه به دلیل مشاهده بعضی ریاکاریها و ناهماهنگیها در گفتار و کردار سوسیالیستهای اتریش از آنان روی گردانید و بعدها قویترین کتاب را در رد مارکسیسم نوشت، حتی در اواخر عمر از بعضی جهات به مارکس و سوسیالیسم پاک و حقیقی احترام می گذاشت. او نیز مانند هایک معتقد بود که بازگشت به گذشته ممکن نیست و جانشینی برای جامعه باز وجود ندارد و در این زمینه نوشت:

ما هرگز نمی توانیم به معصومیت و زیبایی ادعایی جامعه بسته بازگردیم. به مجرد اینکه احساس کنیم باید عهده دار مسؤولیتهای شخصی شویم... دیگر نخواهیم توانست به وضعی بازگردیم که در آن بی چون و چرا در برابر جادوی قبیله سر بنهیم... هرچه بیشتر برای بازگشت به عصر پهلوانی قبیله پرستی بکوشیم، این یقین بیشتر می شود که کارمان به دستگاه تنش عقایید و پلیس مخفی خواهد کشید... هیچ بازگشتی به وضع هماهنگ طبیعی امکان پذیر نیست. اگر بازگردیم، باید آن راه را تا انتها بیماییم — باید به حیوانات رجعت کنیم. این مسأله ای است که باید با صراحت و شهامت با آن روبرو شویم. اگر در رؤیای بازگشت به عهد کودکی فرو برویم، اگر و سرسره شویم که به دیگران تکیه کنیم و از این راه خوش و خوشبخت شویم... اگر هراس به دل راه دهیم و از این فشار تن بزنیم، آنگاه لااقل باید با درک روشن تصمیمی که در پیش داریم به خود نیرو ببخشیم. می توانیم راه رجعت به حیوانات را پیش بگیریم. ولی اگر بخواهیم انسان بمانیم، یک راه بیشتر نیست و آن راه ورود به جامعه باز است. باید راهمان را به درون

مجهولات و شبهات و ناایمنیها ادامه دهیم... تا به بهترین وجه، هم برای حصول ایمنی برنامه بریزیم و هم برای آزادی.^۱

تأثیر هایک

تا پایان جنگ جهانی دوم، کارهای هایک در مقابل موج عظیم اندیشه‌های کینز و پیروان وی تأثیر چشمگیری نداشت. ولی او هرگز ناامید نشد. فیلسوف انگلیسی جان استوارت میل در کتاب معروفش، درباره آزادی، می‌نویسد متفکر بزرگ کسی است که با سرنترس و بدون بیم از مخالفتها، افکاری را که در سر دارد تا رسیدن به نتایج منطقی آنها دنبال کند، صرف نظر از اینکه به مذاق کسی خوش بیاید یا نیاید. در قرنی که کمتر کسی از روشنفکران و سیاستگذاران درباره مبانی اقتصادهای هدایت‌شده و متمرکز شکمی به خود راه می‌داد، هایک از پیگیری صادقانه افکار خود و مخالفت با مد روز روشنفکری «علمی»، نهراسید. و البته بهای سنگین این سرسختی و شجاعت را پرداخت. در دوره چیرگی اندیشه‌های کینز در اقتصاد، دهها سال نوشته‌های هایک کلاً نادیده گرفته شد. در عصری که عقیده اکثری قاطعانه حکم می‌کرد که برنامه‌ریزی متمرکز و دخالت دولت و گسترش هرچه بیشتر برنامه‌های رفاه اجتماعی به بهای فرسایش آزادیهای فردی اجتناب‌ناپذیر و کمال مطلوب است، و دستگاه روشنفکری و سیاستگذاری غرب به هایک به چشم دایناسوری می‌نگریست که بزودی از صحنه ناپدید خواهد شد، او سرسختانه در سنگر آزادی ایستاد.

عمر دراز هر قدر هم پیامدهای نادلپذیر داشته باشد، گاهی در مورد کسانی مانند هایک دارای این خاصیت هست که حقانیت اعتقادهای ایشان را سرانجام به اثبات برسانند. در ۱۹۹۲، هنگامی که هایک درگذشت،

۱. جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند (چاپ دوم، ۱۳۷۷)، صص. ۴۱۸-۴۱۹.

اندیشه‌های بنیادی او در اقتصاد، در نبردی که از دهه ۱۹۳۰ برای تسخیر ذهن اقتصاددانان آغاز شده بود، بر نظام فکری رقیبش، جان مینارد کینز، فاتح آمده بود. ولی تأثیر هایک به مراتب از اقتصاد فراتر رفت و دامنه آن رفته‌رفته به علوم سیاسی، فلسفه، جامعه‌شناسی، روانشناسی و مردم‌شناسی نیز گسترش یافت.

چنانکه وی خود پیش‌بینی کرده بود، انقلاب او در عالم اندیشه اقتصادی و اجتماعی هنگامی بوقوع ثمرات عملی به بار آورد که برنامه‌ریزی متمرکز با شکست روبرو شد. نخستین آثار این شکست در بریتانیا به ظهور رسید. بیش از سی سال دو حزب محافظه‌کار و کارگر بر سر این رقابت کرده بودند که کدام‌یک ابزار اقتصاد دولتی را بهتر به کار می‌اندازد. اما پس از شکست برنامه «رشد شتابان» ادوارد هیث^۱ و پیروزی حزب کارگر و نا کامیهای چندین باره آن، سرانجام محافظه‌کاران گرد رهبر جدیدشان مارگارت تاچر حلقه زدند. تاچر و مشاور ارشد او، جوزف کیث^۲، هر دو استدلال‌های هایک را پذیرفتند که گفته بود پایانی بر مداخلات دولت متصور نیست، و تصمیم گرفتند آن جریان کهنه را معکوس کنند. خصوصی‌سازی دست مزاحم دولت را از بخشهای وسیعی از اقتصاد کوتاه کرد و به دخالت‌های سیاسی پایان داد و سبب تشویق سرمایه‌گذاری و رشد بی‌سابقه بهره‌وری شد. یارانه‌های بی‌حاصل به صنایع عریض و طویل و زیان‌ده متوقف شد و مصرف‌کنندگان و سرمایه‌گذاران فرصتی به دست آوردند تا خود تصمیم بگیرند که منابع خویش را به‌سوی کدام شرکها سوق دهند. انحصارات برچیده شد و در بخشهایی مانند راه‌آهن و برق و مخابرات و گاز طبیعی، که از مدتها پیش به رکود و تصلب گراییده بودند، رقابت و نوآوری پا گرفت. مقررات دست و پاگیر کارگری لغو شد و بازار اشتغال برای نخستین بار

پس از سالهای دراز توانست بدون دامن زدن به تورم، بر پای خود بایستد.

گسترش اندیشه‌های هایک به بریتانیا محدود نبود. انتشار نوشته‌های وی پشت پرده آهین ممنوع بود، ولی در محافل روشنفکران دگراندیشی که می‌خواستند بدانند پس از سقوط حتمی کمونیسم جوامعشان چگونه ممکن است به راه درست بیفتند، افکار او نفوذ وسیع داشت. راه بندگی در اروپای شرقی نیز مانند غرب به صورت یکی از آثار ماندگار درآمد. ولی به دلایل متفاوت. در بریتانیا و آمریکا، آنچه هایک در برابر آن هشدار می‌داد خطر احتمالی اتکای ساده‌اندیشانه به کنترل متمرکز بود؛ اما در پشت پرده آهین، دولت برنامه زندگی روزانه مردم را تعیین می‌کرد. در آنجا آنچه نام هایک را در محافل دگراندیش بر سر زبانها انداخته بود، تحلیل روشن او از دینامیسم حکومت‌های توتالیتار بود. او به روشنفکران اروپای شرقی نشان می‌داد که چنین رژیم‌ها چگونه با بهترین نیت و بلندترین آرزوها برای بازسازی جامعه و خیر بشریت به میدان می‌آیند، ولی سرانجام بدترین عناصر را به قدرت می‌رسانند و آزادی را به بند می‌کشند.

برای کسی مانند هایک که خود هرگز در جوامع توتالیتار زندگی نکرده بود، همین تحلیل بطنهایی کاری بزرگ محسوب می‌شد. اما آنچه حتی بیشتر به شهرت وی در کشورهای سوسیالیستی افزود سخنان روشن و بی‌ابهام او در این باره بود که جوامعی که اساس کار را نهادهای آزادانه رشد یافته قرار داده بودند، چگونه از حقوق فردی و نظم اجتماعی بهره می‌بردند و در رونق و رفاه می‌زیستند. در جوامعی که مردم زیر یوغ رژیم‌هایی به سر برده بودند که همه همشان مصروف برانداختن بنیادهای سستی و اخلاقی و اقتصادی آزادی و کرامت فردی می‌شد، اینگونه بینشها بسیار ارزش داشت. هایک به آنان امید می‌بخشید که هنوز راهی از تاریکی به روشنایی وجود دارد. نوشته‌های او به صورت نسخه‌های زیرزمینی

«سامیزدات»^۱) یا نوارهای صوتی دست به دست می‌گشت و وسیعاً پخش می‌شد.^۱

هایک مدتی بود که ایام بازنشستگی را در شهر فرایبورگ در آلمان می‌گذرانید که دیوار برلین فرو ریخت. بسیاری از کسانی که سالها به جرم مخالفت با رژیمهای کمونیستی در اروپای شرقی سرکوب و منکوب شده بودند، پا به میدان نهادند و، بویژه در لهستان و مجارستان و چکسلواکی که سریعتر و با عزم راسختر می‌خواستند به سوی اقتصاد آزاد و دموکراسی لیبرال پیش بروند، خلأ قدرت را پر کردند.

میراث هایک

وقتی دیده شود که اندیشه کسی چنین رابطه‌ای نزدیک با جنبه‌های سرنوشت‌سازی یک عصر داشته است، ممکن است گرایشی به اسطوره‌سازی از او پدید بیاید. هایک نیز در این زمینه مستثنا نیست. ولی باید تناسب قضایا را در نظر داشت. او علت شکست کینز یا انقلاب تاجر یا فرو ریختن دیوار برلین نبود. در واقع، اگر تحلیل او از مبانی نهادهای جوامع آزاد درست باشد، همه این امور می‌بایست در نتیجه خردگرایی تکاملی دیر یا زود روی دهند. این مکانیسم که حاصل تجربه‌های جمعی و خرد پویای آدمیان است شاید مدتی از کار باز بماند، اما وقتی دوباره به کار افتاد، هم از طرحهای برنامه‌ریزان نیرومندتر است و هم از اراده مستبدانی که می‌خواهند با تکیه به نیروی پلیس و تکنولوژی جدید و ارباب، زندگی و رفتار آدمیان را تا آخرین جزئیات کنترل کنند.

اگر بپذیریم که اندیشه نیرومندترین عاملی است که به امور شکل

۱. یکی از روشنفکران لهستانی و عضو سابق مؤسسه فلسفه و جامعه‌شناسی در فرهنگستان علوم لهستان نوشته است: «هوشمندترین دگراندیشان شجاع دهه ۱۹۸۰، لیبرالهای کلاسیک و مریدان فریدریش هایک بودند که اهمیت سرنوشت‌ساز آزادی اقتصادی و تفاوت لیبرالیسم با دموکراسی را که غالباً مغفول می‌ماند، از او آموخته بودند.» ر.ک.:

Andrzej Walicki, "Liberalism in Poland", *Critical Review*, Winter, 1988, p. 9.

می‌دهد، آنگاه باید تصدیق کنیم که افکار این اقتصاددان و فیلسوف وینی یکی از عوامل تعیین‌کننده مسیر اوضاع در قرن بیستم بوده است. او اندیشه‌های فیلسوفان لیبرال کلاسیک را به زبان معاصر و منطبق با نیازهای امروزی بیان و ترویج کرد و چارچوبی در اختیار بسیاری از متفکران و تصمیم‌گیرندگان مؤثر قرار داد تا رویدادها را بر آن مبنا درک و ارزیابی کنند. در قرنی که همه سرمست از قدرت تکنولوژی می‌پنداشتند که سیر امور در قبضه قدرت آنهاست و قادر به هر کاری برای شکل‌دادن به آینده خواهند بود، هایک حدود عقل و تدبیر آدمی را دوباره یادآوری کرد، متذکر خردمندی نیاکان ما در ساختن بنای عظیم تمدن شد و ما را به فروتنی پند داد.

هایک با غرور و نخوت عقلی مخالفت اصولی داشت و چنانکه شایسته کسی همچون اوست، مردی عمیقاً فروتن بود. پس از دریافت جایزه نوبل، نوشت که آن جایزه نباید به اقتصاددانان داده شود. چرا؟ زیرا وقتی کسی جایزه را می‌برد، خبرنگاران لاجرم او را در زمینه‌هایی خارج از حوزه تخصصی اقتصاد به انواع پرسشها می‌گیرند و متأسفانه برنده جایزه نیز به آن سؤالات پاسخ می‌دهد. این پاسخها به احتمال قوی منشأ خسارت و لطمه خواهند شد، زیرا، به پندار مردم، آرای کارشناسانند حال آنکه چیزی بیش از گمانهایی سست بنیاد نیستند.

اگر از لیبرالیسم هایک تنها یک پند بتوان گرفت همین است که در حوزه حال و کار آدمی پیروزی قطعی وجود ندارد. همیشه احتمال اشتباه هست و راه درست پیچیده در لابلای خطاهاست.



این مجلد از گزیده‌ای از نوشته‌های هایک فراهم آمده است. بجز سه قسمت که فصلهایی منتخب از دو کتاب معروف او، راه بندگی و بنیان آزادی، است، بقیه مقالاتی مستقل است. در گزینش نوشته‌ها کوشش بر این بود که تا حد امکان گستره و جنبه‌های گوناگون اندیشه بدیع و پربار هایک

و شهادت وی در گفتار به خوانندگان نمایان گردد. نطفه این کتاب با ترجمه چند مقاله‌ای بسته شد که نخست در مجله راه نو انتشار یافت. چون دیدیم که با علاقه‌ای که بویژه در میان جوانان دانش‌پژوه ابراز می‌شود، تجدید چاپ آنها ممکن است سودمند باشد، نوشته‌های دیگری نیز به آنها افزودیم تا به صورت کتاب منتشر شود. ترتیب فصول را (با دوسه استثنا به دلیل ارتباط معنایی) بر حسب زمان انتشار آنها معین کردیم تا سیر تحولی اندیشه‌های نویسنده از خلال آنها روشنتر شود.

تا جایی که می‌دانیم در فارسی تاکنون بیش از چهار نوشته به قلم و درباره‌ی هایک موجود نیست: جلد اول قانون، قانونگذاری و آزادی، به ترجمه مهشید معیری و استاد موسی غنی‌نژاد (طرح نو، ۱۳۸۱) که امیدواریم دو جلد دیگر نیز به همت ایشان ترجمه و منتشر شود و این خدمت بایسته به سرانجام برسد. دوم، فلسفه سیاسی هایک، نوشته جان گری، ترجمه خشایار دیهیمی (طرح نو، ۱۳۷۹). گری در قسمت «بعدالتحریر: هایک و زوال لیبرالیسم کلاسیک»، که در چاپ سوم کتاب افزوده شده و بعضی «تغییرات فکری» او را نشان می‌دهد، شبهه‌هایی درباره‌ی اندیشه هایک مطرح ساخته است که آقای دکتر غنی‌نژاد به‌ایجاز ولی

۱. عنوان اصلی این کتاب *Hayek on Liberty* است که می‌توان آن را نظر هایک درباره‌ی آزادی یا امثال آن ترجمه کرد. در اندیشه هایک مباحث اقتصادی و سیاسی چنان درهم پیچیده‌اند و با یکدیگر پیوند نزدیک دارند که جدا کردن یکی از دیگری به ساختار فکری او آسیب می‌رساند. بعلاوه، چنانکه خوانندگان دیده‌اند، آزادی بنیاد افکار هایک — چه در سیاست، چه در اقتصاد، چه در تحلیل اجتماعی و چه در فلسفه — است و نویسنده کتاب نیز با توجه کامل به این موضوع «آزادی» را در عنوان اثر آورده است. گذشته از دو کتاب مهم هایک (بنیان آزادی و قانون، قانونگذاری و آزادی) و اثر «آزادی» در بسیاری از دیگر آثار هایک نیز آمده است. از جمله: «آزادی و نظام اقتصادی»، «دو مقاله درباره‌ی سرمایه‌گذاری و تصدی آزاد»، «آزادی اقتصادی و حکومت انتخابی»، «برنامه‌ریزی، علم و آزادی»، «آزادی و حکومت قانون»، «آزادی و عقل و سنت»، «آزادی و استقلال»، «مسئولیت و آزادی»، «آزادی و اجبار»، «آزادی و برابری در جامعه معاصر»، «اقتصاد، سیاست و آزادی»، «اخلاق آزادی و مالکیت»، الی آخر. تصور نمی‌رود پس از ذکر این شواهد، شکی در باب محوریت آزادی در اندیشه هایک و توجه هیشگی او به آن باقی بماند. بنابراین، به‌رغم زحمتی که آقای دیهیمی در ترجمه کتاب جان گری کشیده‌اند، به نظر نمی‌رسد تغییر نام کتاب و حذف لفظ «آزادی» از آن موجه باشد.

با کفایت، در «پیشگفتار» خود بر قانون و قانونگذاری به آنها پاسخ داده است. سوم، کتابی است به نام دربارهٔ هایک، نوشتهٔ استاد غنی نژاد (نگاه معاصر، ۱۳۸۱) که برای آشنایی با مبانی فکری او سودمند است. و چهارم، فصلی در کتاب فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، نوشتهٔ مایکل لسناف، ترجمهٔ خشایار دیهیمی (نشر کوچک، ۱۳۷۸) که خواندن آن نیز به پژوهندگان توصیه می‌شد.

این کتاب را به همهٔ کسانی تقدیم می‌کنم که با خودکامگی و خودسری به هر نام پیکار می‌کنند و در راه استوار ساختن بنیاد قوانین انسانی و عدل و آزادی از تلاش باز نمی‌ایستند.

عزت‌الله فولادوند

خرداد ۱۳۸۲

www.ketab.ir